

«نقش روحانیت زرتشتی در زمان ساسانی»

محمد امیری

مدرس تاریخ دانشگاه پیام نور اهواز

چکیده: عصر ساسانی را می‌توان به نوعی عصر تکامل طبقه‌بندی اجتماعی و شکل‌گیری ساختار آن در ایران به شمار آورد. این طبقات تا پایان عصر ساسانی و حتی سالها پس از فروپاشی این سلسله، همچنان از نظر معنوی پا برجا باقی ماند. طبقاتی همچون روحانیون، دبیران، نظامیان و توده مردم با نقاط قوت و ضعف هر کدام از آنها و نیز روابط آنها با یکدیگر، منابع تولید ثروت، نقش آنها در هرم قدرت سیاسی و اقتصادی، امتیازات ویژه هر طبقه و در مقابل آن مسئولیتهای هر کدام از آنها، به عنوان واقعیتهای تاریخی که ساسانیان با حمایت و تکیه بر آنها توانستند سالها به حیات سیاسی خویش ادامه دهند قابل بحث می‌باشد. این پژوهش یکی از این طبقات یعنی نهاد روحانیت را با مباحثی چون چگونگی ایجاد این طبقه، علل تداوم حیات آن، چالشهایی که این طبقه با آن روبرو بوده است و واکنش نسبت به مشکلات پیش روی آنها و علل ناتوانی نهایی بازبینی و بررسی نموده است.

واژگان کلیدی: ساسانیان، زرتشتیان، روحانیون، موبدان، آتشکده،

مقدمه

بیان مسئله: جامعه ایرانی قبل از آریاییها در روند تکامل اجتماعی به سطح مدنیت رسیده بود و نموده‌های آن از جمله [داشتن خدا، دین، ارتش، پادشاه و... و نوعی طبقه بندی اجتماعی] را دارا بود. آریاییها نیز وقتی وارد فلات ایران شدند نوعی کاست‌بندی اجتماعی را با خود به ارمغان آوردند. طبقه‌بندی اجتماعی در عهد هخامنشی به طور آشکار وجود داشته است. موضوع مشارکت هفت خانواده پارسی در قتل گئومات نشان از امتیازات ویژه طبقات خاص دارد. اشاره اوستا به سه طبقه آترپان، جنگاوران و کشاورزان نیز منشأ دینی این طبقه بندی را نشان می‌دهد. همین سلسله مراتب در دوران

اشکانی نقش تعیین کننده تری در قالب مجلس مهستان و اهمیت تصمیمات آن پیدا کرد. در نهایت اینکه نارضایتی اینگونه خاندانهای با نفوذ در زمان اشکانیان یکی از عوامل تضعیف و سقوط آنان گردید.

اهمیت موضوع: جامعه‌ی دوره ساسانی به عنوان آخرین دودمان حاکم بر ایران پیش از اسلام، به لحاظ پیوستگی اجتماعی به اقوام آریایی پیش از خود و تأثیری که از لحاظ سیاسی و اجتماعی در بافت های جامعه بعد از خود گذاشته دارای اهمیت بسزایی است. این جامعه و نهادهای سیاسی و دینی حاکم بر آن دارای نوعی سلسله مراتب اجتماعی بوده است که در اینجا به نام طبقات اجتماعی از آن یاد می‌شود. این طبقه‌بندی که هم به لحاظ سنتی و هم به لحاظ مذهبی جزء جدا نشدنی این جامعه به شمار می‌رفت از طرف حاکمیت نیز مورد حمایت قرار می‌گرفت. پس از به قدرت رسیدن خاندان ساسانی، طبقه روحانیت در ابتدا به عنوان یکی از بازوهای قدرتمند آنان در کنار طبقه نظامیان، در امور سیاسی دخالت می‌کردند. روند قدرتمند شدن روحانیت زرتشتی روزه روز در حال افزایش بود. بطوریکه در برخی مقاطع قدرت عزل و نصب شاهان، انتخاب شاه از میان مدعیان قدرت، مشروعیت بخشیدن به کردارهای سیاسی و اجتماعی و بسیاری دیگر از امور جاری از اختیارات طبقه روحانی محسوب می‌گردید. یکی از اسباب عمده اقتدار این طبقه داشتن املاک و ثروت هنگفت بود که از راه جرایم دینی و عشریه و صدقات و نذورات و املاک وقفی و مواجب دولتی عاید آنان شده بود. اردشیر ساسانی نیز با تکیه بر دو ابزار دین و ارتش توانست به قدرت برسد چرا که تداوم سلطنت و استقلال کشورش در گرو توجه به این دو طبقه و حمایت آنان بود. روحانیت زرتشتی با توجه به داشتن حس مسئولیت امور معنوی همه طبقات جامعه، طبعاً با همه آنها به نوعی ارتباط می‌یافت زیرا هیچ کس نمی‌توانست خود را بی‌نیاز از امور دینی و معنوی بداند. بنابراین هرکدام از طبقات در مقابل طبقه روحانی مسئولیتی داشت. نظامیان وظیفه دفاع از آتشگاهها و متولیان آن داشتند. تجار و بازرگانان باید بخشی از درآمد خود را صرف امور دینی می‌کردند. توده مردم بنا بر تعلیمات موبدان بایستی کار می‌کردند و حاصل دسترنج خود را به دولت و یا متولیان دینی می‌دادند. نقش تعلیمات ارائه شده بوسیله موبدان زرتشتی را نباید از نظر دور داشت که طبقه‌بندی اجتماعی استقرار یافته در عهد ساسانی را نه تنها تأیید بلکه حمایت جدی می‌نمودند و لذا طبقات موجود از نظر باورهای دینی نقش خود در طبقه را پذیرفته بود. در مورد نقش و تأثیر نهاد روحانیت در عهد ساسانی بر لایه های متعدد جامعه پژوهشهایی صورت گرفته ولی کافی بنظر نمی‌رسد.

اهداف و فرضیه ها: هدف از تهیه و تدوین این پژوهش آشنایی مخاطبان با چگونگی قدرت یابی طبقه روحانیت زرتشتی و تداوم آنها و سرانجام نقش آنها در سقوط این سلسله می‌باشد. ضمناً به دو سؤال پاسخ داده می‌شود. ۱- دلیل پیدایش و تداوم طبقه روحانیت زرتشتی در دوره ساسانی چه بوده است؟ ۲- این طبقه روحانی چه نقشی در تضعیف و سقوط حاکمیت ساسانیان داشتند؟

نگاهی اجمالی به اوضاع سیاسی ساسانیان

احیا و تجدید ایران توسط سلسله‌ای جدید صورت گرفت که کانون آن ایالت فارس بود یعنی همان سرزمین باستانی جنوب غرب ایران که قریب به هزار سال پیش نخستین قبایل قوم پارس در آن مستقر شده بود. ساسانیان پس از آنکه تاج و تخت را بر اثر منازعات طولانی بدست آوردند حکومتی تأسیس کردند که متکی به دین ملی و تمدنی بود که شاید از جنبه ایرانی بودن در سراسر تاریخ ایران بی‌نظیر بوده است. گیرشمن اعتقاد دارد: «تشکیل قدرتی مرکزی و قوی که زمام اشراف و ملوک الطوائف فتنه جو را در دست گرفت، تشکیل قشون منظم و نیکو تربیت شده و سازمان دقیق داخلی موجب گردید ایران - که تجدید قوا یافته بود - در طریقی که آخرین پادشاهان اشکانی طرح کرده بودند رهسپار شود، و چنان قوه ای به هم رساند که به نظر می‌رسد دنیای متمدن بین آن کشور و روم تقسیم شده بود.» (گیرشمن، ص ۳۴۵) سرپرسی ساکس دوره ساسانی

را بدین جهت مهم می داند که «...وقایع تاریخی ایران در این دوره به جای افسانه صورت واقعی و تاریخی به خود می گیرد. هرچند در این جا هم می توان گفت که اصل و منشأ این دودمان تا حدودی در پس پرده افسانه های قدیمی پنهان و مستور است.» (سرپرسی سایکس، ص ۵۳۲) کانون پیدایش سلسله جدید، منطقه پارس در جنوب غربی فلات ایران بود. آن جایی که شهر قدیمی پاسارگاد هخامنشیان قرار داشت. با ظهور ساسانیان تاج و تخت به دست سلسله ای افتاد که خود را چنانکه از روایت پهلوی کارنامه اردشیر بابکان بر می آید «ساسان از تخمه دارای دارایان بود(داریوش بزرگ)» (کارنامه اردشیر بابکان، ص ۳) ایالت پارس در فاصله انقراض دولت هخامنشی تا روی کار آمدن ساسانیان همواره توسط سلسله های محلی اداره می شد. درباره این سلسله های محلی به جز سکه های به جا مانده از آنها، اطلاعات چندانی ارائه نشده است. با توجه به قرائن موجود، به روایت کریستن سن: «در عهد سلوکیان از این حکمرانان ایالت پارس با عنوان **فرته داریا یا فرترک** و در دوران اشکانیان بیشتر، به عنوان **شاهان (ملکا)** یاد شده است. در اواخر حکومت اشکانیان در منطقه پارس همچون دیگر مناطق تابع این دولت (غیر از پادشاه بزرگ محلی) در هر یک از نواحی و شهرهای جزء آن که تا حدودی قابل اعتنا بودند برای خود پادشاهان کوچکی داشتند.» (کریستن سن، ص ۳۴-۱۳۳) لوکونین به نقل از طبری می نویسد: «... سلسله **بازرنگی ها** که احتمالاً از آغاز قرن دوم بعد از میلاد در پارس مستقر شده بودند تا سده سوم میلادی حکمرانی شان بر این منطقه ادامه یافت اما از آغاز سده سوم میلادی در دودمان فرمانروایی پارس تحولی بوجود آمد.» (لوکونین، ص ۴۵) ساسان که مردی از نجای پارس بود و در معبد الهه آناهیتا خدمت می کرد با زنی از خانواده بازرنگی ازدواج کرد. پس از او پسرش بابک جانشین وی شد پسر بابک یعنی اردشیر در دارابگرد به مقام عالی ارگبندی رسید. سپس طی کودتایی علیه حاکم، قدرت را از آن خود کرد. اما پادشاه پارت این جابجائی قدرت در پارس را مشروع ندانست و با درخواست بابک مبنی بر جانشینی پسرش موافقت نکرد. بنابراین روابط بین شاه بزرگ و تابع او (بابک) قطع گردید. اردشیر امرای کوچک منطقه پارس را یکی پس از دیگری از بین برد و اصفهان و کرمان را نیز ضمیمه متصرفات خود نمود. بدنبال این اقدامات آخرین شاه اشکانی یعنی اردوان چهارم* تصمیم به جنگ با اردشیر گرفت، طی سه جنگ متوالی که بین طرفین اتفاق افتاد سپاهیان پارتی شکست خوردند و اردوان جان خود را در جنگ از دست داد. به این ترتیب با شکست آخرین پادشاه اشکانی، اردشیر موسس سلسله جدیدی در ایران گردید که خود را وارث هخامنشیان می دانست. اردشیر طی قریب نیم قرن توانست کلیه مخالفان و دشمنان خود را آرام کند و قلمرو خود را از فرات تا مرو و هرات و سیستان گسترش داده و در سمت غرب با تسخیر دو شهر مهم نصیبین و حران قدرت خود را به رقیب نیرومند ایران یعنی رومیان نشان دهد. اردشیر در سال ۲۴۱ درگذشت و پسرش شاپور اول جانشین او شد. ایران در دوران شاپور از یکسو میان رومیان در غرب و کوشانیان در شرق گرفتار بود و از سوی دیگر در ناحیه قفقاز در معرض تهدید بدویانی قرار داشت که بر معابر و گذرگاههای قفقاز فشار وارد می آوردند. شاهنشاهی کوشان در مقابل قدرت نظامی شاپور تسلیم و در نهایت به علت فتوحات پی در پی این پادشاه، منقرض شد. چون مساله شرق منظم شد شاپور بسوی غرب رفت و طی چند جنگ رومیها را شکست داد و با کشته شدن امپراتور گردیانوس، جانشینش فیلفوس (فیلیپ عرب) با پرداخت خراجی هنگفت و واگذاری بین النهرین و ارمنستان صلحی را با ایران منعقد ساخت. در نیمه دوم سلطنت شاپور اول، «در اثر اختلافات بر سر ارمنستان دوباره بین ایران و روم جنگ آغاز شد که در این جنگ شاپور امپراتور والرینانوس را با هفتاد هزار رومی اسیر گرفت و به ایران رهسپار کرد.» (هانری ماسه و رنه گروسه، ص ۱۸۴) این عده بعنوان معمار و مهندس در ساخت سازه های عظیم به ایرانیان کمک کردند. در دوره سلطنت این پادشاه، آثار علمی یونانیان و رومیان در رشته فلسفه، نجوم و طب ترجمه شد و در دسترس اهل علم قرار گرفت. در زمان شاپور، مانی افکار خویش را به وی عرضه نمود و شاپور او را مورد

حمایت خویش قرار داد پس از شاپور اول تا روی کار آمدن شاپور دوم، برای سالهای طولانی نوعی بی ثباتی در سلطنت ساسانیان پیش آمد، این وضعیت موجب شد: «اشراف، طفل خردسالی به نام شاپور را به تخت بنشانند. شاپور دوم برای مدتی طولانی از ۳۷۹-۳۰۹ م سلطنت کرد. در ابتدا که خردسال بود تحت نفوذ اشراف قرار داشت اما پس از آنکه به سن بلوغ رسید با رضایت و موافقت همان اشراف شخصاً قدرت را در اختیار گرفت.» (احسان یار شاطر و دیگران، ص ۱۳۳) شاپور دوم پس از اینکه زمام امور را در دست گرفت مصمم گردید تا اوضاع داخلی و خارجی کشور را سر و سامان دهد. در سمت شرق ضمن شکست کوشانیان، از آن پس کوشانشاه از بین شاهزادگان ساسانی انتخاب می گردید که مقر آن شهر بلخ بود. پس از آن شاپور در سمت غرب به منظور جبران شکست در پیمانهای صلحی که با رومیان در زمان بهرام دوم و نرسی منعقد گردیده بود جنگ را آغاز کرد. در این زمان تغییر آیین امپراتوری روم به مسیحیت نیز به عنوان عاملی جدید، مناسبات ایران و روم را تحت تأثیر قرار داد. تیرداد پادشاه وقت ارمنستان، دین مسیحیت را در این منطقه رسمی اعلام کرد. در حالی که در ایران، این امر به مفهوم تجزیه طلبی تلقی می شد و روحانیون زرتشتی مسیحیان را مورد تعقیب قرار دادند و نتیجه آن تشدید اختلاف بین دو امپراتوری تا پایان سلطنت دودمان ساسانی گردید. (کلمان هوار، ص ۱۲۸ و پیرنیا ص ۱۹۱). با توجه به چنین شرایطی، در زمان شاپور دوم جنگهای طولانی بین ایران و روم آغاز شد که هر چند در ابتدا این نبردها به نفع رومیان بود اما در نهایت با پیروزی ایران خاتمه یافت. پس از مرگ شاپور دوم برای مدتی نفوذ بیش از حد نجبا و روحانیون اوضاع سیاسی را آشفته کرده و در نهایت بهرام چهارم معروف به کرمانشاه ۳۳۸ م بر تخت شاهی نشست. وی یازده سال پادشاهی کرد و در زمان او به اختلافات ایران با روم در مورد ارمنستان به شیوه نوین خاتمه داده شد به این ترتیب که با موافقت میان امپراتوری روم و شاه ایران، ارمنستان به دو قسمت تقسیم می شد که بخشی از آن زیر نفوذ روم و بخش دیگر آن تحت نفوذ ایران قرار می گرفت. پس از بهرام چهارم، یزدگرد اول در سال ۳۴۹ م به پادشاهی رسید. موبدان زرتشتی که از سیاست مسامحه کارانه او در قبال مسیحیان ناراضی بودند به او لقب بزهکار دادند. در زمان پادشاهی وی بین ایران و روم صلح برقرار بود اما در سمت شرق نخستین اختلافات بین ایران و قدرت شرق (هپتالها) آغاز گردید. پس از مرگ یزدگرد در سال ۴۲۱ م علیرغم کارشکنی بزرگان، بهرام پسر دوم یزدگرد به پادشاهی رسید. بنا به عقیده کریستن سن «هیچیک از پادشاهان ساسانی به استثنای اردشیر اول و خسرو انوشیروان و خسرو پرویز مانند بهرام پنجم محبوب عام نبوده است. وی در سمت شرق طی جنگی که با هپتالها داشت فاتح گردید و در غرب در جنگ با رومیان که به خاطر آزار و اذیت مسیحیان ایرانی آغاز شده بود سرانجام با آنها صلح کرد. شهرت این پادشاه ساسانی بیشتر به خاطر عشق و علاقه مفرط او به شعر و موسیقی و شکار بوده است.» (کریستن سن، ص ۳۷۵) بعد از بهرام پنجم تا روی کار آمدن قباد را می توان دوره فترت دوم ساسانی نام داد. زیرا بی تدبیری بعضی شاهان، مداخله موبدان زرتشتی در امور سلطنت و موج حملات دشمنان خارجی موجب آشفتگی سیاسی و سستی پایه های سلطنت شده بود. سر انجام نجبا و اشراف تصمیم گرفتند شاهزاده قباد (۴۸۸-۴۹۶ م) را به پادشاهی برگزینند. قباد دریافته بود که وضع کشور از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نابسامان است. نفوذ همه جانبه اشراف، ظهور نهضت مزدک و فقر ناشی از جنگهای پی در پی با روم و هپتالیان وضع ناهنجاری را باعث شده بود. اشراف انتظار داشتند شاه جدید همچنان مطیع آنها باقی بماند. اما اینگونه نشد. زیرا قباد به خوبی درک کرده بود که قدرت نامحدود اشراف چه خطراتی را در پی خواهد داشت. «... در سیاست داخلی وی می بایست بین نجبای همیشه مقتدر و ملت- که تابع نهضت مزدکی شده بودند ... - یکی را انتخاب کند. شاه با جرات ملت را انتخاب کرد تا بتواند اقویا را تضعیف کند.» (دیاکونوف ص ۴۰۴) معلوم نیست که چرا قباد طرفدار مزدک شد. بعضی معتقدند که این تغییر از روی ایمان قلبی و برخی آنرا ظاهری یا ناشی از ترس دانسته اند. نولدکه معتقد است که «قباد با

مزدکیان متحد شد تا اشراف و نجبا را درهم شکنند و همدستان آنها یعنی روحانیان را با ترویج تعالیم ساده مزدکی متزلزل سازد». (کریستن سن، ص ۱۰۹) قباد طرفدار مزدک پس از مدتی بر اثر توطئه‌ای برکنار و زندانی گردید و جاماسب (زاماسب) به شاهی برگزیده شد. قباد فرار کرد و به نزد اخشونواز پادشاه هپتالها گریخت و به کمک سپاهی از هپتالها به ایران بازگشت و برادر خود را برکنار و خود بار دیگر به سلطنت رسید. قباد تدریجاً از مزدکیان کناره گرفت و هنگامی که مزدکیان با ولایتعهدی پسرش خسرو مخالفت نمودند آخرین پیوند خودش را با آنان گسست و به قتل عام و مصادره اموال آنها دست زد. پس از قباد پسرش خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹ م) به پادشاهی رسید. مؤلفین عرب و ایرانی داستانهای زیادی درباره او نقل می کنند و او را بعنوان قهرمان عدالت پروری معرفی می کنند. خسرو با پشت کار و دادگری مجدداً نظم اجتماعی را که بدست مزدکیان بهم خورده بود برقرار ساخت و آنگاه به اصلاحات اجتماعی در زمینه سیستم مالیاتی و ایجاد ارتش نیرومند پرداخته و در نتیجه پیروزی در سه جنگ بزرگ حیثیت سابق کشور ایران را به وی بازگردانید و پس از یک دوره مناقشات با روم شرقی، معاهده‌ای برای نیم قرن با آنها منعقد ساخت. آنگاه به سر وقت هپتالها رفت و بر آنها پیروز گشت. اعراب یمن که مورد حمله حبشیان قرار گرفته بودند از وی تقاضای کمک نمودند. خسرو حبشیان را از عربستان بیرون کرد. و سراسر آنرا قبضه نمود. به این ترتیب کشور ایران به منتهای وسعت و عظمت رسید. هانری ماسه آورده است: «دوره سلطنت خسرو اول چه از نظر پیشرفت سیاسی و نظامی و چه از نظر مکتسبات تمدن ایران در فنون، علوم و ادبیات را شاید بتوان درخشان‌ترین عهد ساسانی محسوب داشت.» (هانری ماسه ورنه گروسه، صص ۶-۱۸۵) هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) پسر خسرو اول بود که می خواست سیاست پدر را تعقیب کند و بر نجبا و روحانیون مسلط باشد اما بزودی خود را میان مشکلاتی که از طرف دو طبقه مقتدر در جامعه ایران ایجاد شده بود گرفتار دید. وی برای تثبیت وضع خویش به رعایای مسیحی اتکا نمود و همین امر موجب عکس‌العمل قوی تر از جانب روحانیون زرتشتی گردید. یکی از بزرگترین فرماندهان عصر ساسانی بهرام چوبین بود که علیرغم شایستگی هایش به دلیل شکست در برابر بیزانس مورد بی مهری هرمزد قرار گرفت. در نتیجه بهرام عصیان کرد. در نظر نجبا زمان برای تصفیه کار خود با هرمزد مساعد به نظر می رسید. در نتیجه وی را دستگیر و سپس کشتند و پسرش خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸) را جانشین وی ساختند. اما بهرام چوبین حاضر به اطاعت از شاه جدید نبود زیرا خود سودای پادشاهی داشت. از اینرو به اتکاء سپاهیان خود پایتخت را محاصره کرد و خود را شاه خواند. در مقابل این کودتا خسرو عاجز بود و ناگزیر به امپراتور بیزانس (موریس) پناه برد و به کمک سپاهیان که وی در اختیار او گذاشت توانست بهرام را برکنار و تاج و تخت را بدست آورد. کمک امپراتور بیزانس به بهای صلحی گران تمام شد. ایران تقریباً همه ارمنستان را از دست داد و مرز روم به دریاچه وان و تغلیس رسید. البته گیرشمن می نویسد: «چند سال بعد، پس از مرگ امپراتور موریق، خسرو دوم به بهانه انتقام وی، خود را از قید تعهدات سابق به بوزنطه آزاد کرد و بدان کشور حمله برد. قشون ایران مجدداً ارمنستان را تصرف کرد. الرها(ادسا) را تسخیر نمود، از کاپادوکیه گذشت، قیصاریه را هم متصرف شد و به بسفر نزدیک اسکوتاری رسید. سپاهیان ایران اورشلیم و سراسر آسیای صغیر تا پایتخت روم شرقی و مصر را تصرف کردند. ولی هراکلیوس (هرقل) امپراتور روم شرقی ارمنستان و آذربایجان را تسخیر کرد و سپاهیان ایران را شکست داد. خسرو پرویز نیز طی شورش به زندان افتاد و با موافقت پسرش شیرویه به قتل رسید.» (گیرشمن، صص ۶۸-۳۶۷) پس از مرگ خسرو پرویز قحطی عجیبی سراسر کشور را فراگرفت و فساد دستگاه های دولت و موبدان و تفرقه بین اشراف بحد اعلاى خود رسید و کشور رو به ضعف و سستی نهاد و قدرت دودمان پادشاهی به علت سلطنت بی دوام و زود گذر جانشینان خسرو پرویز ضعیف و بی مایه گشت. قباد دوم (شیرویه) فرزند خسرو پرویز بعد از شش ماه پادشاهی وفات یافت. بزرگان، پسر شیرویه که طفلی خردسال بنام اردشیر سوم بود را بر تخت نشاندند و یکی

از بزرگان را (ماه آذر گشسنب) به مقام نیابت سلطنت رساندند. از طرف دیگر بنا به روایت کریستن سن: «شهربراز سردار معروف خسرو پرویز زیر بار اطاعت نرفت و با امپراتور روم هراکلیوس متحد شد و سپاه خود را به جانب تیسفون راند و پس از تصرف تیسفون اردشیر سوم را هلاک کرد و هر چند خود از خاندان شاهی نبود اما به تقلید بهرام چوبین به پادشاهی نشست.» (کریستن سن، ص ۳۵۴) وی بیش از دو ماه نتوانست حکومت کند. زیرا در این موقع خسرو پسر هرمزد چهارم در خراسان بر او خروج کرد و در اثر آن سربازان بر او شوریدند و طولی نکشید که شهربراز بدست آنها کشته شد. بطور کلی در مدت چهارده سالی که از مرگ خسرو پرویز و جلوس آخرین پادشاه این سلسله یزدگرد سوم، فاصله است قریب ۱۲ پادشاه از جمله دو شاهزاده زن بر تخت سلطنت جلوس کردند. فرماندهان بزرگ قشون نیز با اتکاء سربازان خود با همراهی امپراطور بیزانس درصدد تصرف تاج و تخت بر آمدند. به گفته گیرشمن: «خلاصه اعضای خاندان ساسانی - که تقریباً همه آنان از بین رفتند - چندان نادر بودند که در سال ۶۳۲ برای نصب شاهی جدید، ناگزیر شدند شاهزاده ای را در استخر - که وی بدانجا پناه برده بود - پیدا کنند. او را از نهانگاه در آوردند و در همان شهر تاجگذاری کردند.» (گیرشمن، ص ۳۷۰) در این موقعیت نه تنها سیاستمداران و اشراف مرکز برای رسیدن به قدرت توطئه می کردند بلکه فرماندهان نظامی هم از فرصت استفاده کرده ناحیه تحت فرمان خود را ملک خویش شمرده بنوعی سلطنت و حکومت خود مختاری را بوجود آوردند. تعویض فصلی پادشاه که پدیده خاص سیاسی این عهد است طبعاً به این بهانه صورت می گرفته که شاه موجود از تدابیر امور کشور و چاره مشکلات بر نمی آید و باید دیگری را به سلطنت نشانند. در این موقع ضربه بسیار شدیدی بر پیکر دولت ساسانیان وارد شد که همانا حمله اعراب مسلمان بود. در سال ۶۳۶ میلادی اعراب به فرماندهی سعد بن ابی وقاص به سرزمین ایران روی آوردند. سپاه ساسانیان نتوانست مقاومت نماید. ریچارد فرای نوشته است: «نبرد نهائی در ناحیه قادسیه در مغرب فرات به وقوع پیوست و ایران در اثر حمله اعراب درهم شکسته شد. چیزی نگذشت که تیسفون نیز سقوط کرد و یزدگرد سوم با شتاب بطرف مشرق عقب نشینی نمود در سال ۶۴۲م اعراب شکستی دیگر بر ایرانیان وارد کردند و سرنوشته قطعی ساسانیان تعیین گردید و یزدگرد سوم سرانجام در ۶۵۱م در مرو به قتل رسید و دوران ساسانیان به سر آمد.» (ریچارد فرای، ص ۱۷۲)

نقش دین در تشکیل دولت ساسانی

سرزمین پارس از عصر سلوکیان و اشکانیان به واسطه وجود عوامل مختلف و از جمله معبد آناهیتا سرزمینی بود که زمینه لازم جهت رشد دیانت زرتشتی در آن فراهم آمده بود. خاندان ساسانی از این زمینه بهره برده و جهت بدست آوردن حمایت مردمی از سویی تلاش نمود تا خود را به سلسله هخامنشیان منتسب سازد و از سویی دیگر وابستگی به معبد آناهیتا مشروعیت لازم جهت بنیان گذاری حکومت را به آنان می داد. انتساب اردشیر به هخامنشیان و نیز معبد آناهیتا همراهی مردم با او را به دنبال داشت، وی قدرت سیاسی و دینی را در یک جا فراهم آورد و با برانداختن حکومت اشکانیان و نظام ملوک الطوائفی به دوران عدم تمرکز پایان داد. ثعالبی می نویسد: «چون اردشیر از کار اردوان پرداخت به مردم گفت من آئین دادگری و نیکی را به پا دارم. اردشیر در برابر ستمکاران سخت گیر و دوستدار بهسازی بود و دلبسته آبادانی و در فرا گرفتن دانش کوشش می کرد...» (ثعالبی، شاهنامه کهن، ص ۲۷۸) اردشیر دین و پادشاهی را قرین یکدیگر می دانست و آن دو را نیازمند یکدیگر. مسکویه رازی می نویسد: «پادشاهی و دین دو برادر همزادند که پایداری هر یک جز به آن دیگری نباشد. زیرا دین شالوده پادشاهی است و تاکنون پادشاهی پاسدار دین بوده است. پادشاهی را از شالوده و دین را از پاسداری گریزی نباشد.» (ابن مسکویه، ص ۱۱۴) این مطلبی است که فردوسی بزرگ نیز یادآوری می کند:

برادر شود پادشاهی و دین
 نه بی دین بود شهریاری بجای...
 نه بی دین بود شاه را آفرین
 تو گویی که در زیر یک چادرند...
 تو این هر دو را جز برادر مخوان»

«چو بردین کند شهریار آفرین
 نه بی تخت شاهبست دینی بپای
 نه از پادشاه بی نیاز است دین
 چنین پاسبانان یکدیگرند
 چو دین را بود پادشاه پاسبان
 (شاهنامه فردوسی، از روی نسخه مسکو، ص ۳۷۶)

نگرش به مقوله دین در استحکام حکومت، همکاری مداوم پادشاهان و روحانیون را به دنبال داشت و پادشاهان ساسانی در موارد متعددی قدردانی خود را نسبت به روحانیون زرتشتی ابراز داشتند، البته این همکاری همیشگی نبود. آثار یادمانی ساسانیان و از جمله سنگ نگاره های آنان نشان می دهد که چگونه پادشاهان نشان مشروعیت خویش را از اهورا مزدا دریافت داشته اند و صد البته این حکم مورد تأیید نمایندگان اهورامزدا یعنی روحانیون زرتشتی نیز بوده است. اقدامات اردشیر در تأسیس آتشکده های جدید، جمع آوری اوستا، تشکیلات مذهبی و احیای مذهب زرتشتی، او را در ردیف حامیان این دین قرار داد. شاپور فرزند اردشیر نیز راه پدر را ادامه داد و پس از تکمیل اوستا نسخه ای از آن را در گنج شاپیگان قرار داد.

نقش طبقه روحانیون در زندگی روزمره مردم

کریستن سن می نویسد: «به واسطه جایگاهی که روحانیون زرتشتی در نظام ساسانی داشتند، اجازه می یافتند که در امور مختلف مربوط به زندگی مردم دخالت نمایند و چنانکه مورخین اشاره کرده اند مردم از زمان تولد تا مرگ تحت نظارت آنان قرار داشتند». (کریستن سن، ص ۱۳۷) انجام مراسم به هنگام ولادت، بستن کمر بند مقدس، عروسی، اعیاد مذهبی، و دهها مراسم دیگر با توجه به شرایط سخت و پیچیده هر یک از این مراسم، انجام صحیح و بدون اشکال آن نیاز به افراد متخصص داشت. آموزش نیز از جمله وظایف روحانیون بود، تعلیم خواندن و نوشتن و حساب به نجیب زادگان از وظایف ایشان محسوب می شد. احتمال می رود که فرزندان عامه شهرها را نیز مغان و موبدان تربیت می کرده اند. تعلیم زبان پهلوی مشکل بود زیرا که به زبان آرامی می نوشتند و به زبان ایرانی می خواندند. «اهم وظایف روحانیون زرتشتی عبارت بود از خوب نگه داشتن دین، ستایش ایزدان، صدور فتوی و حکم، آگاه ساختن مردم نسبت به کارهای خوب و بالاخره نشان دادن راه بهشت و دوزخ...» (سعیدنفیسی، تمدن ایران ساسانی، ص ۴۰) طبقه روحانیون که به واسطه حمایت دولت، نفوذی بیش از پیش یافته بود، حوزه فعالیت گسترده ای داشت و در شهرها و روستاها فعالیت می کرد. آنان حکم داورانی را داشتند که در مسائل متعدد و در سطوح مختلف به منازعات حقوقی و مالی رسیدگی می کردند. جالب است که مجری احکام نیز خود آنان بودند. کارکردهای متعدد این طبقه به خوبی نشانگر نفوذ و اهمیت آنهاست، اما موضوع دیگری که بر نفوذ و اقتدار آنان می افزود ثروت و اقتدار اقتصادی آنان بود. بنا به گفته کریستن سن: «... علت عمده اقتدار آنان داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفت بود که از راه جرائم دینی و عشریه و صدقات عاید آنان می شد...» (کریستن سن، ص ۱۳۸) پادشاهان ساسانی در موارد متعدد، املاکی را وقف آتشکده ها می کردند، که از این میان می توان به «آتشکده هایی که به دستور خسرو پرویز در کرمان ساخته شد و یا آتشکده هایی که در اصفهان به فرمان آذرمیدخت بنا گردید اشاره کرد». (حمزه اصفهانی، ص ۳۶) دربار ساسانی برای هزینه معابد از خزانه مرکزی نیز پول پرداخت می کرد و خراج برخی از روستاها را نیز به معابد اختصاص داده بود که این درآمد مستقیماً توسط موبدان اخذ و صرف مخارج آتشکده ها می گردید. علاوه بر اینها یکی از

منابع درآمد ثابت آتشکده‌ها را می‌توان اموال وقفی دانست که در جهت امور مذهبی هزینه می‌گردید. معمولاً افراد واقف مؤمنانی بودند که به امید بخشش از طرف اهورامزدا به این کار اقدام می‌کردند. برای نظارت بر امور مربوط به وقف، دیوانی نیز وجود داشت. آتشکده خود در تصرف موروثی خانواده‌ای خاص بود که این تصرف را نمی‌توانستند به دیگری انتقال دهند. «چنانکه در ماتیگان هزاردادستان دیده می‌شود، قوانین جانشینی از تغییر این تصرف جلوگیری می‌کرد. از این گذشته، هر آتشکده هویت مستقل داشت و دارای حق تصرف بود و هدایا و مانند آنها را دریافت می‌کرد. موبدان برای هر آیین دینی که برپا می‌کردند دستمزد می‌گرفتند، خواه این آیین در خانه انجام می‌گرفت خواه در آتشکده، برای نگهداری آتشکده نیز مالیات خاصی از مردم دریافت می‌شده است.» (پارشاطر، ص ۳۳۷) موبدان در هنگام اعتراف به گناه زرتشتیان، برای گناهی که گناهکاران به آنها اعتراف کرده بودند، جریمه می‌گرفتند. این گناهان درجه بندی معینی داشتند که آنها را به هشت درجه تقسیم می‌کرد و کفاره‌ای نیز که برای آنها تعیین کرده بودند. هشت درجه داشته است. پرداخت کفاره می‌توانست نقدی یا جنسی باشد این کفاره جانشینی اختیاری برای تنبیه بدنی بود، اما در کتیبه های کرتیر هنوز از تنبیه بدنی یاد می‌شود. هرگاه موبدی نیز از دین بر می‌گشت دارایی او را مصادره می‌کردند. در روزگار ساسانی با زدن نقش آذرگاهها بر سکه‌ها بر اهمیت سیاسی آتشکده‌ها تأکید می‌ورزیدند. «هر مزدایی با نگاه کردن به دو روی این سکه‌ها به راحتی دو جنبه از یک واقعیت را می‌دید، زیرا آتش خود پادشاه، روان زنده او بود و تمثال پادشاه باز نمای مرجعیت دینی عالی بوده است.» (پیرنیا، ص ۲۴۶) مبانی حقوقی عهد ساسانی که مورد استفاده موبدان در امر قضاوت قرار می‌گرفت، کتاب اوستا، تفاسیر مربوط به آن و مجموعه‌ای از فتوهای علمای روحانی بود که به آنها استناد می‌شد. «با این مبانی حقوقی، انتخاب قضا از میان روحانیون زرتشتی ضرورتی غیر قابل اجتناب بود، زیرا آنان بودند که اطلاعات و معلومات قضایی داشتند. قضاات استانها از میان روحانیون انتخاب می‌گردیدند و بنابراین بر کار محصلین مالیاتی نیز نظارت داشتند و می‌توانستند کشاورزان را در مقابل جور و ستم مأموران مالیاتی حمایت نمایند.» (نولدکه، ص ۹۴) به گفته کریستن سن، «مطابق تعالیم دین زرتشتی، روزها چهار بار بایستی آفتاب را ستایش و ماه و آب را نیایش نمود. هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کستی (COSTI) و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و افروختن چراغ و امثال آن بایستی دعایی مخصوص را تلاوت کرد. آتش اجاق نبایستی خاموش شود و نور آفتاب، هرگز نبایستی بر آتش بتابد و آب با آتش نبایستی ملاقات و برخورد نماید و ظروف فلزی نبایستی زنگ بزند، زیرا که فلزات مقدس بودند.» (کریستن سن، ص ۱۴۱) این اعمال و دهها عمل دیگری که می‌بایست با دقت و وسواس خاصی انجام گیرد حضور و نقش روحانیون مذهبی در زندگی روزمره مردم را پررنگ ترمی ساخت و دایره اقتدار روحانیون زرتشتی را وسعت می‌بخشید. «... همه زرتشتیان، طنابی کمر بندوار می‌بندند که آن را سه بار دور کمر می‌پیچند و از پیش و پس گره می‌زنند. ورود به دین در پانزده سالگی بوده است. ازین پس ایمان آورنده می‌بایست تا پایان عمر، همه روزه برای نماز آن را بگشاید و ببندد. وانگهی کستی را روی پیراهن کاملاً سفیدی به نام سدره می‌بندند.» (مری بویس، ص ۵۶) این رسم، سدره پوشان نامیده می‌شد، که توسط روحانیون زرتشتی انجام می‌شد. چون اوستای گرد آمده در زمان ساسانیان سرچشمه اصلی تمام دانش‌ها به شمار می‌آمد، «... بدون تردید دانشمندان آن زمان بیشتر از گروه موبدان بوده‌اند. در کتاب بندهش فهرست کوتاهی از دانش‌های طبیعی، پزشکی و نجوم به روشی که در اوستای ساسانی به دست آمده، نگاشته شده است.» (عبدالعظیم رضایی، ص ۸۸۲)

سلسله مراتب روحانیون در عصر ساسانی

یکی از مسائل پیچیده و مبهم عصر ساسانی مراتب و درجات روحانیان می‌باشد که به دلیل چندگانگی روایات منابع به راحتی نمی‌توان نظری صریح بیان نمود به نقل از مقاله کرتیر و سنگ نبشته های او: «از جمله مواردی که نظریات گوناگونی را به همراه داشته است می‌توان به تفاوت بین مقام موبدی و هیریدی اشاره کرد که برای نمونه کتیبه کرتیر در کعبه زرتشت است که در آن کرتیر در زمان شاپور اول مقام هیریدی داشته ولی در زمان بهرام دوم مقام برتری بدست آورده و مسئولیت موبدی و داوری را توأمان داشته است». (رجبی، بررسیهای تاریخی، ش ۶) همین مسئله باعث شده است گروهی معتقد بر این باشند که «تشکیلات مذهبی زرتشتی که ویژگی برجسته دوران ساسانیان است تدریجاً به وجود آمده و اصولاً تشکیلات روحانیت وجود نداشته است». (دیاکونوف، ص ۴۳۲) در کارنامه اردشیر بابکان این دو عنوان (موبدی و هیریدی) برای یک نفر آمده است: «... اردشیر اندرزمان، موبد موبدان را به پیش خواسته پرسید که: هیرید، کسی که به جان خدایگان (شاهنشاه) کوخشد (سوءقصد کند) به چه داری؟ او را چه باید کرد؟...» (کارنامه اردشیر بابکان، ص ۱۴) این روایت نشان می‌دهد که ظاهراً موبد موبدان عنوان و درجات روحانیون بوده است و هیرید یک عنوان کلی برای روحانیون که بیشتر به علما و دانشمندان رده بالای دیانت زرتشتی گفته می‌شده است که ظاهراً در تقوی و پارسائی از موبدان برتر بوده‌اند. آنچه مسلم است این است که روحانیون در میان مردم و دربار از موقعیت و نفوذ برتر برخوردار بودند و در راس آنها موبد موبدان از نفوذ بیشتری نسبت به دیگران در دربار و شخص شاه برخوردار بود و حتی وزرگ فرماندار بعنوان رئیس تشکیلات اداری و سیاسی نیز نمی‌توانست در مقابل موبد موبدان خود نمایی کند.

روحانیون زرتشتی در درون خود به طبقات و درجات مختلف تقسیم می‌شدند که منابع به اشکال مختلف به این مراتب دینی اشاره کرده‌اند «... ولیکن پژوهشگران و محققین اخیر بطور کلی روحانیون زرتشتی را به سه گروه عمده موبدان، هیریدان و آذربدان تقسیم می‌کنند که هر یک از آن مراتب در درون خود تقسیماتی را داشته‌اند». (علاء الدین آذری، بررسی های تاریخی، مهر و آبان ۱۳۵۳ - شماره ۵۳)، اما شاید بهترین فهرست از مراتب و وظایف روحانیان زرتشتی از کریستن سن باشد که وی با تکیه بر مجموعه منابع «روحانیون را به موبدان، هیریدان، وربذ، دستور و مغان اندرزبذ تقسیم می‌کند». (کریستن سن، صص ۱۳۸-۴۱) «روحانیون را از میان قبیله مادی مغان بر می‌گزیدند و از اینرو آنان را موبدان می‌خواندند روحانی بزرگ رئیس موبدان بود که رهبری عالی مسائل دینی را داشت و درباره موضوعات احکام جزمی و سیاست تشکیلات دینی رأی قاطع صادر می‌کرد». (کلمان هوار، ص ۱۴۱) وی را پادشاه بدین مقام بر میگزید. روحانیون زرتشتی، سلسله مراتبی داشتند که بسیار منظم بود. کریستن سن می‌نویسد: «مغان طبقه بزرگ روحانیان فرودست را تشکیل می‌دادند. ظاهراً رئیس معابد بزرگ را به لقب مغان مغ (یا مگوان - مگو) می‌خوانده‌اند. از این طبقه بالاتر، موبدان (مگوپت‌ها) بودند. سرزمین ایران از حیث دین به مناطق مختلف تقسیم بندی می‌شد. هر ناحیه را موبدی بود». (کریستن سن، ص ۱۳۸) رئیس همه موبدان که منزلت پاپ زردشتیان را داشت، موبدان موبد بود. از قول طبری نقل می‌کنند که اولین بار اردشیر بابکان شخصی را به نام ماهداد به این مقام (موبدی) نصب کرده است. شاید این مقام، پیش از اردشیر هم بوده است. اما اهمیت آن از وقتی بالا گرفت که دین مزدیسنی در ایران، صورت رسمی یافت. ریاست کل همه امور مذهبی، با موبدان موبد بود که در جمیع مسایل نظری دین و اصول و فروع آن فتوی می‌داد. بدون شک موبدان موبد، حق عزل و نصب مأمورین روحانی و مذهبی را دارا بوده ولی بنا بر ظواهر امور، شخص او را پادشاه به این مقام، انتخاب می‌کرده است. از اختیارات رسمی موبدان موبد، یکی آن بود که اگر در برخی نواحی، نسبت به دین رسمی کشور نغمه مخالفتی بر می‌خاست و بنا بر رسم زمان، محکمه خاصی برای تحقیق و تفتیش امور دایر می‌شد، شخص او نیز در آن محکمه دخالت کامل

می‌یافت. شاه در تمام مواردی که با مذهب رابطه داشت، رأی موبدان - موبد را میخواست وی در تمام شئون کشور، نفوذ فوق العاده داشت. تشریفات مذهبی که مستلزم اطلاع و تجربه مخصوص بود، در معابد بوسیله هیربدان اجراء می‌شد. هیربد همان است که در اوستا (Aethrapait) خوانده شده است. (کریستن سن، صص ۱۳۷-۴۰) طبری حکایت می‌کند که «خسرو دوم، آتشکده‌هایی بنا کرد و دوازده هزار هیربد، برای زمزمه ادعیه و سرودن نغمه‌ها در آن آتشکده‌ها، برگماشت». (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۶۶) در اهمیت مقام هیربدان، همین بس که هنگام تسلط اعراب بر ایالت فارس در قرن هفتم میلادی، یک نفر هیربد در آن جا، حاکم و فرمانفرما بود و ریاست مذهبی را نیز برعهده داشت. در برخی از ادوار عهد ساسانی، رئیس کل هیربدان هیربد، بعد از موبد بزرگ در رتبه اول قرار داشته است. یکی از هیربدان معروف تنسر است که در تأسیس و تشکیل دین رسمی زردشتی با اردشیر بابکان همدست بود. دیگر «زروان داد» پسر مهر نرسه است که پدر او را نامزد امور مذهبی و قضایی کرده بود. هیربدان کمتر خود را درگیر مسائل سیاسی می‌کردند و بیشتر به تعلیم و آموزش و اجرای مراسم و تشریفات مذهبی می‌پرداختند. در عین حال آنان بیشتر به عنوان خادم آتشکده شناخته شده‌اند. هیربد را خادم و خدمتگزار آتشکده، قاضی و مفتی گبران و بعضی خداوند بزرگ و حاکم آتشکده می‌گفتند که در طی آن به امر قضاوت و دادرسی هم می‌پرداختند. از طرفی تعلیم و تربیت فرزندان اشراف و بزرگان و سایر روحانی زادگان نیز به عهده آنان بود. آنان با توجه به اینکه بیشتر با مسائل علمی و تشریفات مذهبی سر و کار داشتند و کمتر به مسائل سیاسی آلوده می‌شدند، نسبت به موبدان که بیشتر با مسائل سیاسی سرو کار داشتند و در ارتباط با دولت و مردم عمل می‌کردند، از تقوی و پارسایی بیشتر در میان مردم برخوردار بودند. رئیس هیربدان، هیربد هیربدان بود که وی نیز در دربار حضور داشت و بیشتر به تعلیم و تربیت فرزندان پادشاه و سایر بزرگان و اجرای تشریفات مذهبی در آتشکده شاهی می‌پرداخت. از این نظر، رتبه او در دربار، هم‌تراز رتبه موبد موبدان و یا کمی پایین تر از او قرار داشت. «در مرتبه بعد از مراتب روحانیون، کریستن سن از مرتبه ورید (استاد عمل) نام میبرد، دیگر دستوران بودند که ظاهراً متخصص در مسائل مذهبی و مباحث معقول و مشاور قضائی بوده‌اند». (کریستن سن، ص ۱۴۰) «... آذربدان یکی دیگر از مراتب طبقه روحانیان بوده است که کارهای مربوط به آتشکده، یعنی زنده نگاه داشتن آتش‌های مقدس و شستشو و پاکیزه نگاه داشتن محیط آتشکده از آلودگی، و بعضی از مراسم زناشویی و مراسم تدفین مردگان را به عهده داشته‌اند». (سعیدنفسی، ص ۲۶) در آتشکده‌ها روحانیون دعاهای مقرر پنج گانه روز و تمام اعمال مذهبی را به جا می‌آوردند خصوصاً هنگام اعیاد ششگانه سال که گاهان بار نامیده می‌شد جشن جنبه با شکوهی می‌گرفت. مری بویس در مورد مراسم عبادت زرتشتیان می‌نویسد: «مهم‌ترین مراسم عبادت در دیانت زرتشتی تلاوت یسنا است که شامل سرودهای خود زرتشت یا گاهان می‌باشد، تشریفات طولانی نیایش و نماز یسنا شامل فرا خواندن ایزدان و پدیده‌های طبیعی و ستایش آنهاست». (مری بویس، ص ۲۷) در زمان ساسانیان همه آتشکده‌ها اهمیت یکسانی نداشتند و با هم تفاوت‌هایی داشتند اما «سه آتشکده در زمان ساسانیان وجود داشت که از همه معروفتر بود و آن سه آتشکده نماینده سه طبقه از اجتماع بود که در اوستا از آن نام برده شده است. این سه آتشکده عبارتند از آتشکده موبدان به نام آذر فرنبغ دوم آتشکده ارتشتاران به نام آذر گشنسب و سومی آتشکده مخصوص کشاورزان و پیشه‌وران به نام آذر برزین مهر».*** ما از عنوان دیگری به نام مغان اندرزید نیز اطلاع داریم که شغل حقیقی و وظیفه او هنوز مشخص نیست، ولی حدس زده می‌شود که وی احتمالاً، «سمت مربیگری شاهزادگان و اشراف را به عهده داشته است، که در واقع بعد از مقام موبد موبدان، دارای مرتبه بالایی بوده است» (کریستن سن، صص ۱۳۷-۴۰ و ماریان موله، صص ۹۷-۹۸) با تمام این احوال شناخت دقیق مراتب و وظایف هر یک از آنها، امری مشکل می‌باشد.

نقش طبقه روحانیون در سرکوبی مخالفان و استحکام دولت ساسانی

احترام و آسان گیری و چشم پوشی شاهان هخامنشی درباره مذهب ملت‌های تابعه و مردم ایران، سر مشقی برای سلسله‌های جانشین آنها چون سلوکیان و اشکانیان بود. و این دولتها برای یکسان سازی دینی تلاش و سرسختی از خود نشان ندادند و نشان این ادیان در دانش، نوشته و اندیشه‌ها و اوراد به جای مانده به ویژه در دانش کیمیا و ستاره شناسی بود، به روایتی: «... در آن عصر دین‌هایی چون یهود، بت پرستان، صابئین، مهر پرستی و بودایی به پایداری و گسترش دین خود ادامه می‌دادند و مسیحیت نیز در حال گسترش بود». (عبدالعظیم رضایی، صص ۹۵۳-۵۴) زنده شدن دین زرتشت و گردآوری فرمانها و نوشته‌های پراکنده اوستا و جان گرفتن ملی و دینی در زمان اردشیر بابکان و جانشین او شاپور یکم با کمال ایمان و نیرومندی انجام گرفت. اهتمام این دو پادشاه و به ویژه اردشیر و هم چنین شاهان بعدی به پرستش مزدا، باعث شد این آیین اهمیت ویژه‌ای یافته و پادشاهان در کتیبه‌های این عصر ارادت خود را به دین جدید نمودار ساختند. ایجاد سازمان نیرومند و منظم روحانیت، پشتیبانی برای این سلسله پویا محسوب می‌شد و آنها را تا حدی از تکیه به سران تیره‌ها و قبیله‌ها بی‌نیاز می‌ساخت. بدیهی بود در چنین شرایطی این سازمان وظیفه حمایت از حکومت و خطراتی که آن را تهدید می‌نمود به عهده بگیرد. نگاهی به رخداد‌های عصر ساسانی تکیه این حکومت به این طبقه و نقش آنها را در ساختار سیاسی و حوادث و رویدادهای این دوره نمایان می‌سازد. در زمان شاپور یکم ابتدا فرمانی مبنی بر آزادی انجام اعمال دینی جهت پیروان دیگر کیش‌ها صادر گردید. اما چندی بعد چنان که سنگ نوشته کرتیر در نقش رستم و نقش رجب نشان می‌دهد شماری از پیشوایان و پیروان دین‌های بیگانه دستگیر و کشته شدند و عده‌ای نیز از کشور اخراج گردیدند. اما برخورد با مذاهب دیگر همیشه مبتنی بر کشتار و اخراج آنها نبود و اگر احساس می‌شد که وجود آن ادیان تهدیدی برای دین زرتشتی و نظام سیاسی ساسانی به شمار نمی‌آید به آنان اجازه فعالیت داده می‌شد، چنانکه «... در روزگار یزد گرد اول شورای مذهبی سلوکیه در زیر پرچم دولت و پشتیبانی شاه ایران رسمیت دین عیسوی را اعلام می‌نماید.» (همان، صص ۶۸-۹۶۶) در کتیبه‌های کرتیر سه بار از دین مزدایی یاد می‌شود و وی بر خود می‌بالد که این دین را در سرزمین انیران که اسبان و مردان شاهنشاه به آنجا رسیده‌اند، گسترش داده است. او به عنوان نماینده طبقه روحانی نقش خویش را در تنبیه کژ آیینان و کیفر دادن آنها یادآور می‌شود و از بر پاداشتن آتشکده‌ها و هدایت دیو پرستان به سوی پرستش ایزد سخن می‌گوید. با توجه به سیاست مذهبی شاپور به نظر می‌رسد که هر چند وی اقدامات کرتیر را تایید می‌نماید اما کاملاً در خدمت آرمان مزدا باوری نبوده است، چنانکه در آغاز دست کم در مورد مانی تسامح می‌ورزد. کرتیر که ظاهراً در دوره هر مزد اردشیر (هرمزیکم ۲۷۲ میلادی) ارتقاء مقام می‌یابد، در زمان بهرام مقامش بیشتر و او به مرتبه بزرگان کشور ارتقا می‌یابد و لقب اضافی «داور امپراتوری‌ها» آموزگار آیین پرستش، و پرستار آتشکده آنهاست اردشیر را دریافت می‌کند. «... گرفتن لقب پرستار معبد آناهیتا نشانگر یک تحول بزرگ بود و این برای نخستین بار بود که این لقب روحانی بسیار مهم از قدرت شاهی جدا گردید. کرتیر که تا این پایه پیشرفت کرده بود، چنانکه در کتیبه کعبه زرتشت می‌گوید به تعقیب و آزار یهودیان، بوداییان، برهمنان، عیسویان، مانویان و زندیکان پرداخت.» (یارشاطر، صص ۳۱۰-۱۱) تعقیب و آزار بدعت گزاران در دین هر چه که بود، ظاهراً در مقایسه با دیانتی درست، انجام می‌گرفت. پیام آیین، در واقع باور به جهان دیگر، با پاداش و کیفری که در این جهان دارد می‌باشد. بازگشت به قدرت توأمان دینی و دنیایی بار دیگر در زمان نرسی خود را نشان می‌دهد و وی که بر علیه بهرام دوم دست به مبارزه زده بود، از پشتیبانی شهرهای بین‌النهرین برخوردار بود که ظاهراً حکومت دینی کرتیر را تأکید نمی‌کردند. او در کتیبه پایکولی در کردستان از دست یابی خود به تاج و تخت سخن گفته است. وی می‌گوید: «که به نام اهورامزدا به نام همه ایزدان و به نام ایزد بانو آناهیتا به تخت نشسته است.» وی

در دعوی پشتیبانی از سیاست اردشیر بابکان پایه گذار دودمان ساسانی، از سنت پیشینیان خود بهرام اول و دوم پیروی می‌کرد، اما به آن معنی تازه‌ای داد. نرسی با بر انداختن بهرام سوم و کرتیر نفوذ روحانیون بلند پایه در اداره کارهای دولت را متوقف ساخت. بنا به نوشته‌های منابع مانوی هر مزد دوم تعقیب و آزار مانویان را از سرگرفت و در همان هنگام با روحانیت مزدایی از در لطف و مدارا در آمد. «...اگر نامه تنسر را که نمونه کامل رابطه دین و دولت در عصر ساسانی است خواه طبق روایات ساسانی به زمان اردشیر اول و خواه طبق شواهد تاریخی و اجتماعی به زمان خسرو اول مربوط بدانیم محتوی آن در حقیقت حکم قانون و منشور حکومتی را دارد و نقش طبقه موبدان و موبدان موبد را در تعیین جانشین پادشاه به خوبی مشخص می‌کند.» (اشراقی، ص ۳۸) او در این زمینه چنین می‌گوید: «و شهنشاه این معنی سنت نکرد که بعد از او کسی ولیعهد نکند و ختم نفرمود... سه نسخه بنویسد به خط خویش، هر یک به امینی و معتمدی بسپارد، یکی به رئیس موبدان، و دیگر به عهده دبیران و سوم به اصفهید اصفهیدان، تا چون جهان از شاهنشاه بماند... موبد موبدان را احضار کنند، و این دو کس دیگر جمع شوند، و رأی زنند، و مهر نبشته‌ها برگیرند، تا این سه کس را به کدام فرزند رای قرار گیرد، اگر رأی موبد موبدان موافق رای همگان باشد خلیق را خبر دهند؛ و اگر موبد مخالفت کند هیچ آشکارا نکنند، نه از نبشته‌ها و نه از رأی، و قول موبد بشنوند تا موبد با دینداران و زهاد خلوت سازد و به طاعت و زمزم نشیند و از پس ایشان اهل صلاح و عفت به آیین و تضرع و ابتهاج دست بردارند و چون نماز شام از این فارغ شوند، آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد افکند بر آن اعتماد کنند و در آن شب به بارگاه تاج و سریر فرو نهند و اصناف اصحاب مراتب به مقام خویش فرو ایستند... آن شاه را بردارند و بر تخت نشانند و تاج بر سر او نهند...» (مجتبی مینوی، ص ۱۶ و یارشاطر، ص ۳۱۶) این متن نقش طبقات مختلف را در انتخاب جانشین پادشاه نشان می‌دهد و تأکیدی بر جایگاه و نقش کلیدی و تأثیر گذار طبقه موبدان در انتخاب پادشاه جدید است. بهرام پنجم پس از شکست پادشاه هپتالیان، تاج او را به آتشکده گشنسب در شیز پیشکش کرد و در همان دوران، تعقیب و آزار مسیحیان از سر گرفته شد. یزد گرد دوم با کمک نرسه و بلند پایگان مزدایی فرمانی را تهیه کرد که به ارمنیان حکم می‌شد که از مسیحت دست بکشند و تعداد زیادی آوازه گر مزدایی به میان آنها فرستاد تا ایشان را به آیین مزدایی در آورند. مهر نرسه چهار آتشکده در املاک خود در فیروز آباد بنا کرد و یکی از آنها را به پسرش که لقب هیربدان هیربد به او داده بود، بخشید، این لقب که برای اولین بار به کار می‌رفت اشاره به سلسله مراتبی دارد که متمایز از سلسله مراتب مغها بوده که موبد موبدان بر آن ریاست داشته است، اما در مورد وظایفی که این لقب برگردن دارند آن می‌گذاشت، اطلاعاتی وجود ندارد. ولش که سیاست تسامح با مسیحیان را در پیش گرفته بود، مورد خشم روحانیون قرار گرفت، آنها با کمک اشراف او را از تخت سلطنت برداشتند. در زمان پادشاهی قباد، ایران زیر فشار مزدک گرفتار بزرگترین بحران اجتماعی و دینی گردید. مزدک علت فقر و بدبختی توده‌های مردم را در فرمان نبردن از اهورامزدا و عوض کردن و تغییر دادن دین زرتشت و علت اصلی کینه و نفاق اجتماعی را نابرابری مردمان می‌دانست. زرین کوب می‌نویسد: «تعالیم مزدک تفسیر تازه‌ای از آئین زرتشت بود که شاید از تاثیر آیین مانی نیز خالی نبود. خود مزدک آن را در برابر آنچه هیربدان عصر تعلیم می‌کردند (دین درست می‌خواند)...» (زرین کوب، صص ۷۹-۴۷۸) نظرات مزدک که از لغو مالکیت خصوصی و براندازی نا برابری‌های اجتماعی سخن می‌گفت در میان مردم هواداران فراوانی یافت و توانگران و روحانیت مزدایی را مستقیماً تهدید کرد. دیری نگذشت که هر دو طبقه این تهدید را دریافتند و قباد را که به تبلیغات مزدک روی خوش نشان داده بود با باری یکدیگر در بند کردند و برادرش جاماسب را به تخت نشانند. قباد پس از دو سال از کشور گریخت و به نزد هپتالیان پناه برد و با کمک آنها توانست مجدداً تخت سلطنت را بدست آورد. وی پس از بیرون آمدن از توهّمات تساوی طلبانه بر آن شد تا مزدکیان را بر اندازد و بدینگونه رضایت طبقه موبدان و توانگران جامعه

را بدست آورد. کریستن سن می‌نویسد: «قباد برای مقابله با مزدک انجمنی از روحانیون دعوت کرد و اندرزگر مزدکیان را با سایر روسای فرقه به آنجا خواند. وی که خود شخصاً مجلس را اداره می‌کرد چندتن از مجادلین و مباحثین کار آزموده را از میان موبدان پیش آورد و آنها را وادار به مباحثه با مزدکیان کرد. طبعاً مدافعین کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند و افواج مسلح تیغ در کف بر سر آن طایفه ریختند. اندرزگر (مزدک) به هلاکت رسید. عده حقیقی مزدکیان که در این دام مقتول شدند معلوم نیست. افراد این فرقه پراکنده گشتند و دارای آنها ضبط و کتابهای دینی آنها سوخته و نابود شد.» (کریستن سن، صص ۸۵-۳۸۴) کاری که قباد در سرکوبی مزدکیان شروع کرده بود در زمان سلطنت پسرش انوشیروان ادامه یافت و وی با دریافت لقب انوشه روان «دارای روان نامیرا» که بی گمان به خاطر سرکوب کردن مزدکیان و به پیروزی رساندن «دین بهی» بوده است، نام خود را جاوید ساخت. انوشیروان پس از آنکه بنیان‌های ارتداد را با شدت تمام و براساس آموزه‌های دینی فرو نشانده، نظام طبقات منفصل چهارگانه را بسیار قوام بخشید و اجتماع درست را تشویق کرد و در یکی از انجمنهای استانها فرمان زیر را صادر کرد: «حقیقت دین مزدیسنايي شناخته شده است... آنچه مغان بزرگ اوهرمزد اعلام کردند ما نیز می‌کنیم، زیرا در میان ما آنها نشان داده‌اند که دارای درون بینی روحانی هستند... با قصد و نیت عالی و در هماهنگی با دور اندیشان، شریف‌ترین، ارجمندترین و بهترین مغان. ما نیز در اینجا فرمان می‌دهیم که باید با شور و شوق به مطالعه اوستا و زند پرداخت و همواره این کار را از نو آغاز کرد و چیزی که از این کار بدست می‌آید باشد که به شایستگی بر معرفت رعایای ما بیفزاید و آن را باور کنند.» (پارشاطر، صص ۳۱۷) در دوره انوشیروان موبدان مناطقی که مسیحیان اقلیت بودند، کلیساها و دیرها را ویران ساختند، اما پادشاه از تعقیب و آزار مسیحیان به دست موبدان جلوگیری کرد. خسرو پرویز که ظاهراً مردی خرافی بوده است، ۳۵۳ آتشکده بنا کرد و ۱۲۰۰۰ هزار هیرید را به خدمت آتشکده‌ها گماشت، هر چند که روایات مزدایی او را جباری بیدادگر و مسئول زوال دین و دولت می‌داند.

روحانیون و قوانین عصر ساسانی

ساسانیان از اولین لحظه که با روحانیون متفق شده بودند و اتحاد و دوستی صمیمی میان ملک و دین در تمامی حکومت برقرار شد اصحاب دین جنبه قدوسی خویش را شامل حال حکومت دنیوی نموده و خود نیز به برکت حمایت دیوانیان در کلیه احوال مهم در زندگانی هر یک نفر ایرانی دخالت می‌کردند. همه امور مملکتی به مشورت و پیش بینی ایشان ترتیب داده شده بود. به خصوص «... کفالت همه کسانی که معامله و محاکمه‌ای دارند بدست ایشان بود و هر چه می‌شود در تحت نظارت ایشان و به موجب رای و قراری است که ایشان می‌دهند. و هیچ امری به نظر ایرانیان وجهه شرعی ندارد مگر آنکه یک نفر مغ آن را تصدیق و تصویب کند.» (کریستن سن، وضع ملت و دولت و... صص ۷۹) آمیانوس مارسلینوس می‌گوید: «... ایرانیان سخت از قوانین می‌ترسیدند. سربازان فراری و خیانت پیشگان را به کیفرهای دردناک عقوبت می‌کردند برخی از کیفرها بسیار نفرت انگیز بود نظیر هلاک کردن تمامی خانواده بواسطه جرمی که یک نفر از خانواده مرتکب می‌شد. عقوبت اخیررسمی بدوی بود که نخست تمامی طایفه و بعدها همه افراد خانواده یکجا مسئول جرم فردی از افراد طایفه با خانواده بودند.» (کلیمان هوار، همان، صص ۱۸۱) هیئت روحانیون در این دوره در دعاوی اشخاص دقت می‌کردند و با نهایت مواظبت جریان وقایع را مدنظر گرفته فتوی می‌دادند و ظاهراً هیچ چیز را مردمان درست و قانونی نمی‌دانستند مگر آنکه به تصدیق معنی رسیده باشد. از اختیارات او یکی این است که بنا به رسم زمان محکمه خاصی برای تحقیق و تفتیش امر دایر می‌شد. شخص او نیز در آن محکمه دخالت تام می‌یافت. شاه در جمیع مواردی که با مذهب تماس داشت رای موبدان موبد را می‌خواست این شخص از آنجا که هادی معنوی و مشاور روحانی شاه بود در تمام شؤون کشور نفوذ فوق العاده داشت. اردشیر

بابکان چون پادشاهی از موبدان پارس بود پس از نشستن بر تخت سلطنت به گسترش دین زرتشتی پرداخت و اساس سیاست داخلی ساسانیان را بر مبنای هماهنگی دین و دولت گذاشت. در زمان ساسانیان نام قاضی احترامی به سزا داشت و مردمانی مجرب و عادل را برمسند قضا می‌نشانند که احتیاج به مشورت نداشته باشند و طریقه رومیان را استهزاء می‌کردند که در پشت سر قضات جاهل اشخاص فصیح و دانشمند قرار می‌دادند که در مواضع حقوقی فتوا می‌دهند. روحانیون در این عصر همه علوم را به خود تخصیص و انحصار داده بودند. قضات (دائوران) را در ردیف دستوران و موبدان و هیربدان نام برده‌اند. رئیس کل دائوران را قاضی دولت یا شهر داذور یا داذور دائوران می‌گفتند. (راوندی، ج ۱، ص ۶۸۴) در مذهب مزدا اصول اخلاقی و حقوقی کاملاً بهم پیوسته بودند و نتیجه این امر این بود که قدرت قضایی عملاً در دست روحانیون بود که ضمناً حافظ علوم نیز بوده‌اند و در عمل در راس محکمه هر قریه یک قاضی روحانی وجود داشت و در اختیار او چند قاضی دیگر بودند که به هر کدام ماموریتی محول شده بود ولی ریاست عالیه عدالت با شخص شاه بود. «... کارهای موبدان غالباً جنبه حقوقی داشت و بنابراین سازمانهای دینی بیشتر با امور قضایی سرو کار داشتند.» (ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۳۳) در زمان ساسانیان قانون برای احضار شهود مهلتی تعیین می‌کرده و مدت دعوی به وسیله نظامنامه ثابتی محدود بوده است. مقرراتی نیز برای جلوگیری از مردمان دغل و ستیزه کار که کار دعاوی خود را به درازا می‌کشاندند و کارها را آشفته می‌کردند وضع شده بود و نیز ممکن بود که شخصی از قضاتی که محض اجرای عرضی امور مشکوک را تعیین و امور یقینی را مشکوک جلوه داده باشند شکایت کند. در صورتیکه نسبت به تقصیریابی متهم شکی واقع می‌شد کار را به امتحان (ور) محول می‌کردند و این رسم بسیار اهمیت داشت.

منشا قوانین عصر ساسانی

مبانی حقوقی عهد ساسانی کتاب اوستا و تفاسیر آن و اجتماع «نیکان» یعنی مجموعه فتاوی علمای روحانی بوده است ظاهراً مجموعه قانونی به معنی اخص وجود نداشته. لکن از خلاصه نسکهای اوستای ساسانی که در کتاب دینکرد موجود است چنین استنباط می‌شود که چندین نسک شامل مسائل حقوقی بوده است. «قطعاتی از کتاب فقهی ماتیکان هزارادستان در دست است و این طور بحث می‌کند که در دعاوی حقوقی رای موبد موبدان بر دیگران تفوق داشته و رای او در حقوق جنایی نیز فایق بوده و در این مورد هم فتاوی موبدان موبد بیش از سوگند تاثیر داشته و غیر قابل نقض بوده است.» (راوندی، همان، ص ۶۸۵) «... قوانین ساسانی قوانین شاهی بودند ولی این انتساب به شاه تنها از نظر اجرای آنها بوده و گرنه منشا و واضع واقعی آنها اهورا مزدا بود اجرای قانون دلیل بر درست کرداری و راستی پادشاه بود و عدم اجرای آن دلیل بر نادرستی و ناراستی او شمرده می‌شد.» (ساموئیل، آیین شهریاری در شرق، ص ۷۳) قانون در دوره ساسانی برای سراسر ایران تدوین نیافته بود و این سند در واقع یک قانون نامه نیست بلکه مجموعه‌ایست از موارد قانونی که همه شاخه‌های قانونی شخصی را در بر می‌گیرد عنوان این مجموعه هزار دادستان است. هدف گردآوری این مجموعه کاربرد عملی آن در اقدامات قانونی بوده است. قوانین ایران باستان مانند همه قوانین روزگاران کهن تقدیس شده اخلاقی، دینی بود. قانون اوستا شماری نسک حقوقی نیز داشت که از میان رفته و به دست ما نرسیده است اما در دینکرد که دایره المعارف پهلوی زرتشتی سده سوم هجری یا نهم میلادی است به آنها اشاره رفته است کتاب هشتم دینکرد دارای خلاصه‌هایی از این نسکها بصورت فهرستهای راهنمای الفبایی یا فهرست موضوعی است. در دوره ساسانی نیز نسکهای حقوقی اوستا را در اقدامات قانونی بکار می‌بردند اما این کاربرد غیر مستقیم بوده است بلکه قوانین نسکهای اوستایی در مقایسه با پیشرفت جامعه ای که این قوانین در آنجا بکار بسته می‌شد کهنه و ابتدائی بوده است. «... در طی سده‌هایی که از زمان گردآوری قوانین اوستا

می‌گذشت (تقریباً در سده ششم ق. م) قوانین ایرانی همراه با جامعه ایران تحول و دگرگونی فراوانی یافته بودند هر چند هنوز هم مانند گذشته صلاحیت و اعتبار نسکهای حقوقی را مقدس می‌دانستند اما این قوانین دیگر نمی‌توانستند نیازهای جامعه را که اوضاع و احوال تازه ای یافته بود برآورده سازد بدیهی است که مدتهای دراز بیش از رسیدن روزگار ساسانیان کار پرداختن به تفسیر شفاهی این نسکها رواج یافته بود احتمالاً این واقعه در دوره اشکانیان روی داده بود. «پارشاطر، تاریخ کمبریج، ج ۳، قسمت ۲، ص ۱۳»

نقش روحانیون در قضاوت عصر ساسانی

قضات ساسانی از میان روحانیون معین می‌شدند زیرا فقط آنها بودند که اطلاعات و معلومات قضایی داشتند. از اعضای خانواده‌های بزرگ هم گاهی قضاتی معین می‌شدند و لیکن تعیین اینها برای حکمیت بین نجبا بود. هر بلوکی یک قاضی داشت و در هر ده دهگان به امور رسیدگی می‌کرد و گاهی هم حکم می‌شد. علاوه بر آنها برای هر لشکری یک قاضی معین می‌کردند. قضات یا دادوران را در ردیف دستوران و موبدان و هیربدان نام برده‌اند، رئیس کل دادوران را قاضی دولت یا شهردادور، یا دادوردادوران می‌گفتند. یک نفر ملقب به آیین بد، ظاهراً کارهای قضایی را انجام میداده است. محاکم هر ناحیه را یک نفر قاضی روحانی اداره می‌کرد و به طور کلی مراقب بود که احکام و اعمال رؤسای غیر روحانی ناحیه نیز کاملاً موافق عدالت باشد. «... از مأمورین عالی رتبه نواحی که اختیار قضایی داشتند. یکی سرشورزداریک یا روحانی مستمع یا شنونده و دیگر دستور- همداد بوده است. به موجب کتاب دینکرد بین قضاتی که ده تا پانزده سال فقه تحصیل کرده باشند امتیازی قایل می‌شده‌اند. ظاهراً تصمیمات و احکام حقوقی هر یک از آنان بر حسب درجه، معلومات و تحصیلات اعتبار مختلفی داشته است.» (کریستن سن، ص ۳۲۳ و محمودآبادی، ص ۲۲۴) قضات استانها از روحانیون بوده‌اند. بنابراین قضات روحانی بر کار محصلین مالیاتی هم نظارت داشته‌اند. این نظارت به هر حال کشاورزان را از جور و ستم مأمورین تا اندازه‌ای حفظ می‌کرده است. اما البته بستگی به این مساله داشته است که بازرسان و بازرسی شوندگان تا چه اندازه با هم کنار بیایند. هر چند تنظیم قوانین مالیاتی مهم بود، دقت در اجرای منظم این قوانین و مجازات سخت هر گونه ظلم و تعدی در این باب از آن مهمتر بود. «... در عراق که نسبت جمعیت کشاورزان در ده‌ها بیشتر بود و ساکنانش ایرانی نبودند و نیز به جهت نزدیکی به شاه از حمایت او برخوردار بودند تحصیل مالیاتی ظاهراً به نسبت اوضاع مشرق زمین خیلی عادلانه صورت می‌گرفت.» (نلدکه، ص ۹۴) ریاست عالییه همه امور روحانی با موبدان موبد بود که در جمیع مسائل نظیر دین و اصول و فروع عملی آن فتوی می‌داد و سیاست روحانی را در دست داشت. بی شبهه موبدان موبد حق عزل و نصب مأمورین روحانی را دارا بود ولی بنابر ظاهر امور، شخص او را پادشاه به این مقام نصب می‌کرده است. از اختیارات او یکی آن بود که اگر در بعضی نواحی نسبت به دین رسمی کشور نغمه مخالفتی بر می‌خاست و بنا به رسم زمان محکمه خاصی برای تحقیق و تفتیش امر دایر می‌شد شخص او نیز در آن محکمه دخالت تام داشت. شاه در جمیع مواردی که با مذهب تماس داشت رای موبدان موبد را می‌خواست. این شخص از آنجا که هادی معنوی و مشاور روحانی پادشاه بود در تمام شئون کشور نفوذ فوق العاده داشت. پس از روی کار آمدن سلسله ساسانیان و به رسمیت شناختن مذهب زرتشت نفوذ و قدرت معنوی روحانیون فزونی یافت تا جایی که به قول کریستن سن: «... هر مردی از گاهواره تا گور تحت نظارت و سرپرستی روحانیون بود. به موجب کتاب اوستا، سکا دوم نسک میان قضاتی که ۱۰ تا ۱۵ سال علم قفه تحصیل کرده بودند امتیازاتی قایل می‌شدند و تصمیمات و احکام حقوقی هر یک از آنان بر حسب درجه معلومات و تحصیلات اعتبار متفاوتی داشت. (کریستن سن، ص ۳۲۳) همانطور که گفته شد قاضیان در دوره ساسانیان از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند احتمالاً در نزاعها و

اختلافاتی که میان نجبا برمی‌خاست کار میانجگری و داوری را به افراد خاندانهای بسیار ممتاز می‌سپردند. اما ظاهراً کارهای عادی قضاوت در انحصار موبدان بود که تنها امانت داران علوم شرعی بودند. این قاضیان در همه بلوکها وجود داشتند و اگر اداره ویژه‌ای برای این کار نبود احتمالاً رئیس ده یا دهگان به کار قضا یا داوری می‌پرداخت و نیز سپاه، خود دادرسی ویژه‌ای داشت. امور قضایی مربوط به ارتش و حل و فصل دعاوی لشکریان به قاضی مخصوصی به نام سپاه داذور محول شده بود. از این گذشته از قرائن و احوال می‌توان حدس زد که بسیاری از متصدیان امر قضا موبد یا هیربد بودند و گهگاه هیربدان در زمینه دعاوی فتوی صادر می‌کردند.

روحانیون مهم عصر ساسانی

از زمان اردشیر اول (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) تا سلطنت یزگرد سوم (۶۳۲-۶۵۲ میلادی) به تعدادی مقامهای روحانی برخوردار می‌شود که در طی این دوران نقش مهمی داشته‌اند. جهت آشنایی بیشتر، تعدادی از آنها معرفی می‌گردد

تنسر

وی در زمان سلطنت اردشیر بابکان می‌زیست. و در اشاعه آیین مزدیسنا و تنظیم متون اوستا کوشا بوده است. وی مقام هیربیدی داشته و در بسیاری از نوشته‌های مورخان اسلامی نام او را می‌یابیم. در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی از او تحت عنوان موبدان موبد یادشده و خاطر نشان گردیده است که: «... تنسر، اوستا را در گنج شیپیکان نگاهداشته و به نشر معارف آن پرداخته است. (معین، مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۲۲۷) تنسر به خاندانهای بزرگ تعلق داشته و پدرش پادشاه محلی پارس بوده است، روحانی مزبور دوران جوانی را در ناز و نعمت سپری ساخته و بر اثر واقعه‌ای از لداپذ زندگی چشم پوشیده و زهد و تقوی پیشه کرده است. مسعودی می‌نویسد: «تنسر موبد اردشیر... دعوتگر و مبشر ظهور وی بوده ... تنسر پارسا که بعضیها او را دوشر نامند و مردی افلاطونی مذهب بود... تنسر رسائل نیکو دارد در اقسام تدبیرهای شاهانی و دینی... از جمله نامه او به ماجشنس است...» (التنبیه والاشراف، صص ۹۲-۳) اینها خود نشانی از اهمیت همه جانبه مقام تنسر می‌باشد. در جای دیگری می‌نویسد: «اردشیر پسر بابک در آغاز پادشاهی با یکی از زهاد و شاهزادگان عصر که بیشر نام داشت و پیرو مذهب افلاطونی و آرای سقراط و افلاطون بود حکایتها داشت...» (مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۴۲) ابوعلی مسکویه درباره او می‌گوید: «اردشیر به تدبیر کار ایرانیان و تازیان پرداخت و شاهی را به نظم و آیین قدیم برگردانید. وی دور اندیش و دانشمند بود و بسیار مشورت و زیاد اندیشه می‌کرد و در تدبیر ملک اعتماد او بر مردی فاضل بود از ایرانیان که تنسر خوانده می‌شد. ...» (ابن مسکویه، ص ۸۵۵) ابن بلخی می‌گوید: «این اردشیر سخت عاقل و شجاع و مردانه بود وزیری داشت نام او تسار و بیش از آن از جمله حکمیان بوده و این وزیر با رای و مکر و حیل بسیار بود و اردشیر همه کارها به تدبیر او می‌کرد...» (ابن بلخی، ص ۶۰) چیزی که از تنسر باقی مانده و نام او را جاویدان ساخته نامه مشهوری است منسوب به او که برای پادشاه طبرستان نوشته است. گشنسب شاه فرمانروای طبرستان که با ظهور اردشیر بابکان و پیشرفت سریع او در اطاعت و عدم اطاعت از وی تردید و دودلی دارد ضمن نامه‌ای به تنسر هیربدان هیربد ایران در کارهای اردشیر با او رای می‌زند و سوالات شک آوری را مطرح می‌کند. پاسخ تنسر در مقام روحانی بزرگ کشور به مثابه حکم بدون استیناف در مناسبات و حدود اجتماعی است. کریستن سن درباره نامه تنسر می‌نویسد: «... احتمالاً در حدود سالهای ۵۵۷ تا ۵۷۰ میلادی تنظیم شده زیرا در آن اشاراتی به چشم می‌خورد که نمی‌تواند مربوط به دوره پادشاهی اردشیر بابکان باشد.» (کریستن سن، ص ۸۴) لوکونین معتقد است که: «... نامه تنسر ساختگی، و جعلیاتی است دارای جهت و آگاهانه که آنرا به نویسندگان متقدم نسبت داده‌اند تا با یاری زمان برای اندیشه‌هایی که در این نوشته‌ها آمده حیثیت و اعتبار

بیشتری پدید آورند.» (لوکونین، ص ۱۳۶) از آنجا که در هیچ یک از کتیبه‌ها و نقوش این دوره از تنسر خبری نیست و تاریخ طبری و شاهنامه فردوسی که از منابع مهم دوره ساسانی هستند نامی از تنسر نمی‌برند باعث گردیده که گروهی از محققین من جمله لوکونین تنسر را شخصیتی افسانه‌ای بدانند. گروهی دیگر به دلیل آنکه در این کتابها که منابع آن خداینامه‌ها بود از شخصی بنام ابر سام نام برده شده است (تنسر) را با ابر سام که ما آنها را روحانیون طراز اول دوران نخستین سلطنت ساسانیان می‌دانیم یک نفر می‌دانند که به نامهای مختلف از او یاد شده است البته این مطلب از مرحله حدس و گمان خارج نشده است.

ابرسام

طبری از «... ابرسام بعنوان وزیر اردشیر نام می‌برد که بسیاری کارها را به او سپرد. او یکبار در اردشیر خوره هنگامی که به نیابت اردشیر نشسته بود توانست تهاجم شاه اهواز به فارس را با شکست مواجه کند. طبری همچنین در جای دیگر در هنگامیکه داستان دختر اردوان و اردشیر و تصمیم اردشیر در قتل او را نقل می‌کند نامی از هرچند پسر سام یاد می‌کند که اردشیر زنش را برای کشتن به او سپرد. (طبری، ج ۲، صص ۳-۵۸۲ و ۵۸۷ و دینوری، ص ۶۹) فردوسی از این شخص با عنوان وزیر و مؤبد نام می‌برد چنان که می‌گوید:

«چنان بد که روزی بیامد وزیر بدید آب در چهره اردشیر

بدو گفت شاهانوشه بدی روان را به اندیشه توشه بدی...

چنین داد پاسخ ورا شه‌ریار که ای پاکدل مؤبد رازدار» (شاهنامه، از روی نسخه مسکوف، ص ۳۷۰)

بکار بردن عنوان‌های وزیر و مؤبد درباره ابرسام نشان از این است که وی ظاهراً دو عنوان را با خود داشته است یعنی ضمن اینکه وی وزیر اردشیر بوده است از مشاوران و یاران نزدیک وی نیز به شمار می‌آمده است. در همان حال شخصیت با حکمت و روحانی بزرگ بوده که بسیار مورد اعتماد شاه و دارای عنوان هیربدان هیربد بوده است.

کرتیر

کرتیر، یکی از روحانیان مهم اوایل دوره ساسانی است. مؤبد کرتیر سازمان دهنده واقعی دستگاه دینی در دوره ساسانی و تبدیل آن به نظامی منسجم با قدرت سیاسی محسوب می‌شود. وی در این دوران، چندان قدرت یافته بود که چهار سنگ نبشته بر صخره‌ها کند. سه لوحه از این سنگ نبشته‌های چهارگانه (در نقش رستم، بر صخره و بر کعبه زرتشت و در سر مشهد کازرون)، موضوع واحدی را تکرار می‌کنند و ارتقای مقام مستمر وی از مرتبه هیربدی، در ایام پادشاهی شاپور اول تا بالاترین مقام در پادشاهی بهرام دوم، از جمله مرتبه سرپرستی پرستشگاه آذر- آناهیت در استخر فارس، سخن می‌گویند. سنگ نبشته چهارم کرتیر سنگ نبشته‌ای در نقش رجب در شمال تخت جمشید است. کرتیر تا زمان اردشیر اول، طبق گفته‌های خودش، فقط یک پرستار بود. و کارهای مذهبی را انجام میداد. و همینطور عنوان «کرتیر- هیربد» را نیز دریافت می‌کند. «... کرتیر در زمان هرمزد اول پسر شاپور اول، به مقام «هرمزد- مؤبد» ارتقاء درجه پیدا میکند و از شاه به دریافت کمربند و کلاه (از نشانه‌های ویژه دین مزدیسنا) نایل میگردد. در زمان بهرام اول مبارزات سیاسی و مذهبی کرتیر و مانی، آغاز می‌شود و با پیروزی کرتیر، دوران قدرت مطلق سیاسی مذهبی او نیز شروع میشود. در زمان بهرام دوم (۲۳۹-۲۷۷ میلادی) کرتیر لقب «بخت روان بهرام هرمزد مؤبد» یعنی (کرتیر رهاننده روان بهرام - مؤبد اهورا مزدا) را دریافت می‌کند و بهرام او را در ردیف بزرگان قرار می‌دهد و سرپرستی آتشکده مقدس آناهیتای استخر را که قبل از او، فقط پادشاهان سرپرستی آن را به عهده داشتند، به او سپرده می‌شود و همینطور وزارت دادگستری را به او می‌دهند.» (هاشم رضی، مقاله و نداد، مجله چیستا، صص ۸۱-۲۷۹) کرتیر، یکی از عوامل اصلی رسمیت یافتن دین زرتشتی در اوایل دوره ساسانی است.

وی اقداماتی در زمینه گسترش مذهب زرتشتی انجام داد که از جمله کارهای وی می‌توان به طرد نمایندگان مذاهب مختلف از قلمرو ساسانیان تأسیس آتشکده‌ها و تنبیه و مجازات مغانی که دچار خطا و انحراف شده بودند، ممنوع ساختن ازدواج با نزدیکان و عزل حکام و پادشاهانی که مخالف دین زرتشت بودند اشاره کرد. کرتیر خود در بند ۱۳ کعبه زرتشت می‌گوید: «... و مردان گمراه و خرابکاران دین را که اندر انجمن مغان به دین مزدیسنا و کردگان یزدان پرهیز نگذاشتند. ایشان را سخت. بند ۱۴: به کیفر رساندم، دل آگاهشان کردم تا خوب شدند. و به یاری ایزدان و شاهنشاه و از خودم در ایرانشهر، بس آذر بهرام نهادم و بس «پیوند همخونی» روا کردم و بس مردم دین نا استوار بودند، آنها را دین استوار کردم.» (کتیبه کعبه زرتشت، مجله دانشکده ادبیات شیراز، صص ۵۲-۴۹) البته قدرت کرتیر، در دوران کهولت و پیری رو به افول می‌نهد. چون که نرسی رقیب بهرام دوم و دشمن بهرام، قدرت شاهی را به دست می‌گیرد و به نفوذ و قدرت مذهبی و سیاسی کرتیر، خاتمه می‌دهد. با مرگ کرتیر اقلیت‌های مذهبی نفس راحتی کشیدند و گذشت و اغماض نرسی شاهنشاه ساسانی که مخالف اقدامات کرتیر بود به آنها فرصتی داد که دست به تبلیغ دین خویش زنند. کرتیر یکی از عوامل اصلی سرکوب مانویان و قتل مانی در زمان بهرام اول ساسانی است. لوکونین در باب مانی و کرتیر می‌نویسد: «در آن زمان دو شخص، سمت و جهت رویدادها را در زمینه ایدئولوژی در کشور روشن می‌کردند. یکی از آن دو کرتیر، دارای عنوان رسمی مربی دینی شاهنشاه، موبدان- موبد و رئیس دادگاه عالی کشور بود و دیگری مانی، آورنده آیین نو و پیامبر یکتا خدای جهان و فرستاده او در زمین بود. کرتیر، اتحاد متشکل موبدان و هیربدان سراسر کشور و شاهنشاه ایران و همه رسوم و سنت‌های گذشته و آیین کهن که وی آنرا زنده کرد، را در اختیار داشت. مانی نیز به تعصب پیروان آموزش‌های خویش و سادگی اجرای این آموزش‌ها، تکیه داشت. تضاد این دو آیین نشانه و نمادی از تمامی مبارزه‌های فکری و اندیشه‌ای آن روزگار بود. اگر آیین کرتیر در واقع به تکیه گاه تاج و تخت بدل گشت. آیین مانی آواره و رانده شد.» (لوکونین، صص ۱۳-۱۱۲)

آذر باد مهر اسپندان: آذر باد مهر اسپندان، در زمان شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) ساسانی، موبدان موبد ایران بود و به فرمان شاه به گرد آوری، تدوین و ویراستاری اوستا، پرداخت. وی یکی از مقدسین زرتشتی به شمار می‌رود. و درباره‌اش معجزات و کراماتی بسیار قایل شده‌اند. به موجب کتاب بندهش که از نام و نسبت موبدان یاد شده، نسبت وی به منوچهر رسانده شده است. بیرونی وی را «از خاندان دوسر(تنسر) پسر منوچهر می‌داند.» (بیرونی، ص ۳۰۱)

کریستن سن در مورد تدوین و گراوری اوستا توسط آذرباد مهر اسپندان می‌نویسد: «بنا بر روایت پارسیان، اردشیر اول، هیربدان هیربد تنسر را فرمان داد که متون پراکنده اوستای عهد اشکانی را، جمع و تألیف کند، تا آنرا کتاب رسمی قرار دهند... سپس به فرمان شاپور اول رونوشتی از اوستای تنسر را در معبد آذر گشنسپ در شیز نهادند. اما مجادلات و اختلافات مذهبی به پایان نرسید و شاپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی به ریاست آذربدی مهرسپندان، که موبد بزرگ بود، تشکیل داد. این انجمن، متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب کرد و آن را به بیست و یک نسک یا کتاب تقسیم نمود، بنا بر سنت، آذر بذ برای اثبات اینکه اوستای مذکور، نص صحیح است، خود را به معرض امتحان (ور = war یا ordial) آتش در آورده رخصت داد، تا فلز گداخته بر سینه او ریزند. (کریستن سن، صص ۶۳-۱۶۲ و اوشیدری، صص ۷۲-۷۱)

آنچه مسلم است آذرباد مهراسپندان به عنوان یک شخصیت متنفذ عالم و اندیشمند مذهبی در تجدید و احیای دیانت زرتشتی نقش مهمی بازی کرده و بار دیگر دیانت زرتشتی را که پس از دوران کرتیر دچار اختلاف و تفرقه و انحطاط شده بود وحدت بخشید و با جمع آوری مجدد اوستا و تجدید نظر در آن، آن را برای پاسخگویی به اندیشه‌های نوین در جامعه

آماده کرد. از طرفی با نوشتن خرده اوستا و تدوین وندیداد، نیاز علمی مردم را در امور مذهبی و آداب و رسوم و تشریفات مذهبی رفع کرد. وی با نفوذ و اقدامات خود بار دیگر نفوذ و قدرت روحانیون را در کشور برقرار کرد تا جائیکه بر خلاف کرتیر که ذکری از وی در کتاب نیامده است به او معجزات و کراماتی نسبت دادند و در تاریخ دیانت زرتشت مقامی ارجمند و مقدس یافته است.

اردای ویراف: ارداویراف یا اردای ویراز یا ارداویراژ (اردای به معنای تقدس، راستی، قانون و ویراف به معنی مرده یا هوش، حافظه یا پرتو هوش است) یکی از مقدسین دین زرتشتی است که زمان زندگی وی بین سده چهارم و اواسط سده هفتم میلادی حدس زده می‌شود. وی یکی از مقدسین زردشتی است و پیشوایان دین زرتشتی طبق روایات پهلوی، او را برگزیدند تا سفری در جهان دیگر کند و از روان در گذشتگان آگاهی یابد. این سیر معنوی و معراج از میان آتشکده آذر فرنیغ در کاریان فارس آغاز گردید. ارداویراف، چند جام منگ (نوشابه مخدر) نوشید و به خواب عمیق رفت و مدت هفت شبانه روز در خواب بود. بعد از برخاستن از خواب، وی داستان معراج خود را بیان کرد. ارداویراف خواب خود را چنین دراز بیان کرد که: «... همراه دو ایزد یعنی ایزد سروش و ایزد آذر به سفری دور و به دوزخ و بهشت و همستگان (برزخ یا اعراف) رفته و در هر جا مردمی را در حال کیفر یا پاداش دیده که مصدر گناهان یا کرفه‌ها (ثواب‌ها) بوده‌اند. این اشارات اردای ویراف، نشان می‌دهد که عمل معراج رفتن او برای آن بود که بار دیگر پاکی دین و بی گمانی و ایمان و اطمینان مردم را به دین زردشتی، تثبیت کند.» (ارداویراف نامه، صص ۹-۱) احتمالاً باید ارداویراف لقب شخصی بوده باشد که به دلیل اقدامات و شخصیت مقدسش به وی داده شده است. از طرفی روشن است که آذرپاد مهراسپندان برخلاف معمول دارای لقبی که در ارتباط با عملکرد و شخصیت اوست نمی‌باشد و به همان اسمش نامیده شده است. در حالیکه وی مردی مقدس و با کرامت و شناخته شده بود و ضرورت چنین لقبی درباره او احساس می‌شد. ثانیاً به معراج رفتن ارداویراف تا حدودی با معجزات و کراماتی که به آذرپاد مهراسپندان نسبت می‌دهند قابل تطبیق می‌باشد. خصوصاً مطالب ارداویرافنامه که با شخصیت نویسنده خرده اوستا و روش و اندیشه‌های او بسیار سازگار می‌آید. معهداً با توجه به مطالبی که آمد بعید نمی‌نماید که ارداویراف همان لقب آذرپاد مهراسپندان باشد که از بسیاری جهات با هم قابل تطبیق هستند.

نتیجه:

طبقه‌بندی اجتماعی در دوران ساسانی در واقع شکل تکامل یافته طبقه‌بندی بوده که در ادوار پیشین وجود داشت. دوره ساسانی در واقع دوره تحول ساختار طبقات اجتماعی است و بنوعی می‌توان چنین پنداشت که حاکمیت ساسانی از وجود طبقات اجتماعی و مقررات وضع شده برای هر کدام از آنها در جهت پیشبرد اهداف سیاسی بهره فراوان برد. ضرورت شکل‌گیری این طبقات و نیز تداوم حیات آنها در طول مدت حاکمیت ساسانی امری است که قابل بحث و بررسی است. ریشه‌یابی وجود طبقات را باید در کیش آریاییها یعنی زرتشتی یافت. یعنی جایی که اوستا جامعه را به سه طبقه روحانیون، جنگیان و اشراف تقسیم می‌کند. طبعاً ساسانیان که معروف به حکومت مذهبی مبتنی بر دستورات کیش زرتشتی بودند از این طبقه‌بندی استقبال می‌کردند. بویژه که دو بازوی قدرتمند ارتش و دین در خدمت قدرت سیاسی یعنی اشراف بودند. پس ضرورت پیدایی این طبقات به باورهای دینی جامعه و نیاز جامعه به نوعی انسجام و نظم در انجام امور بوده است. با پیچیده شدن روش زندگی و گسترده بودن قلمرو ساسانیان و وجود همسایگانی مانند روم و چین، لزوم حفظ این طبقه‌بندی برای تداوم حکومت بیشتر احساس شد. زیرا ساسانیان هم نیاز به نیروی نظامی و هم به نیروی اقتصادی و هم به مقبولیت اجتماعی داشتند که از طریق حفظ طبقه‌بندی اجتماعی، همه این اهداف قابل دستیابی بودند. در این نوشته تنها

به یک طبقه از طبقات اجتماعی عصر ساسانی پرداخته شده که همانا طبقه روحانیون زرتشتی می باشد. این طبقه که در زمان ساسانیان از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار بودند ریشه در باورهای دینی آریاییها داشتند که تا پیش از ساسانیان بنام مغان در فرهنگ دینی آریاییها مسئول امور معنوی جامعه بودند. کارهایی از قبیل امور آتشکده‌ها، قربانی کردن، عقد و ازدواج و مراسم سنتی جامعه و ... زیر نظر این طبقه انجام می گرفت. باور به پیوند میان افراد این طبقه با ماوراء الطبیعه به آن نقش حیاتی و غیر قابل انکار داده بود که توده مردم حل همه مشکلات را از آنان می خواستند. ایجاد آرامش روانی در بین توده مردم، تنبیه و مجازات بزهکاران، حل اختلافات میان مردم و بسیاری امور دیگر در حوزه وظایف آنان قرار داشت. البته باید در نظر داشت که اردشیر ساسانی خود از طبقه مذهبی نیز بود. بنابراین به مذهب و رهبران مذهبی با نگاهی مثبت مینگریست. رهبران مذهبی همانقدر در بقدرت رساندن خاندان ساسانی و ادامه حیات سیاسی آنان نقش داشتند که طبقه جنگیان. رهبران مذهبی یا موبدان در اکثر مواقع توجیه کننده قدرت پادشاهان بودند و پادشاهان نیز حافظ منافع این طبقه. البته نباید از نظر دور داشت که اگرچه رسمی شدن مذهب زرتشتی توسط ساسانیان موجب قدرتمندی رهبران مذهبی این دین شد اما بنظر میرسد ساسانیان برای مقابله با ادیان دیگر مانند مسیحیت که بصورت جدی از سوی امپراطوری روم حمایت و تبلیغ می شد، نیاز به یک ایدئولوژی بومی بعنوان پشتوانه مذهبی داشتند. البته با پشتوانه این ایدئولوژی، طبقه قدرتمندی هم بوجود آمد که ساسانیان ناگزیر به پذیرش و تقویت آن بودند. این طبقه همانقدر که برای تداوم حکومت ساسانی مفید واقع شد، نتوانست برای عموم طبقات اجتماعی ایران مفید باشد و سرانجام یکی از عوامل نارضائی مردم، عملکرد ناپهنگار رهبران این مذهب بود که عاقبت منجر به سرنگونی نظام سیاسی ساسانی و پراکنده شدن اقشاری که به این دین باور داشتند گردید.

*در مورد اینکه آخرین شاه اشکانی اردوان چهارم بوده یا پنجم، اخیرا برابر با گفته ولینسکی پادشاهی به نام اردوان پنجم نبوده بلکه این اردوان چهارم است که با اردشیر بابکان جنگیده و شکست خورده است.

** ویرانه‌های آتشکده آذر فرنیخ امروزه در شهر کاریان فارس قرار دارد و ویرانه‌های آتشکده آذر گشنسب در شهر شیز آذربایجان به نام تخت سلیمان معروف است و ویرانه‌های آتشکده آذر برزین مهر در کوه‌های ریوند خراسان، شمال غربی نیشاپور وجود دارد. بنا به سنت زرتشتیان عصر ساسانی اولین بار آذر فرنیخ توسط شاه اساطیری جمشید و آتشکده آذر گشنسب توسط پادشاه جنگجو کیخسرو و آتشکده آذر برزین مهر توسط کی ویشتاسپ حامی زرتشت بنا شده بودند. (فرشته عبدالمی، دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانیان، انتشارات ققنوس، تهران (۱۳۶۹)، ص ۱۸۵).

فهرست منابع و مأخذ

۱. ابن اسفندیار، محمدبن حسن، نامه تنسر به گشنسب، به سعی و تصحیح مجتبی مینوی، چاپ مجلس، تهران (۱۳۱۱)
۲. ابن اسفندیار، محمدبن حسن تاریخ طبرستان، به اهتمام عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران (۱۳۲۰)
۳. ابن بلخی، فارسنامه، به سعی و اهتمام گای لسترنج و نیکلسون، انتشارات مطبعه دارالفنون کمبریج، به تاریخ ۱۳۳۹ هـ.ق مطابق با ۱۹۲۱ مسیحی، انتشارات اساطیر، چاپ اول (۱۳۸۵)
۴. ارداویرافنامه، به کوشش رحیم عقیفی، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران (۱۳۷۲)
۵. ابن مسکویه رازی، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران (۱۳۶۶)

۶. اصفهانی، حمزه، (سیرالملوک الارض و الانبیاء) تاریخ پیامبران و پادشاهان، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، تهران (۱۳۶۶)
۷. بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران (۱۳۷۷)
۸. ثعالبی مرغنی، حسین بن علی، شاهنامه کهن، پارسی گردان محمد روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول (۱۳۷۱)
۹. دینوری، ابوحنیفه احمد ابن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ سوم ۱۳۶۸، تهران، انتشارات نی
۱۰. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ دوم تهران (۱۳۶۲)
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم منصور ابن حسن، شاهنامه، از روی نسخه مسکو، انتشارات آدینه سبز، چاپ اول بهار ۱۳۸۹، تهران
۱۲. - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، جلد ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم ۱۳۷۸، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۱۳. مسعودی، علی بن حسین، التنبيه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم ۱۳۶۵، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی،
۱۴. یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۷۸، تهران
۱۵. اوشیدری، جهانگیر، دانشنامه مزدیسنا، (واژه نامه توضیحی آیین زرتشت)، ویراستاران: فریدون فاطمی و شمس لنگرودی، چاپ اول، نشر مرکز، تهران (۱۳۷۱)
۱۶. بهرامی، احسان، فهرست و فرهنگ واژه‌های اوستائی، ویراستار فریدون جنیدی، ۴ جلد، نشر بلخ، چاپ اول، تهران (۱۳۶۹)
۱۷. پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن، تاریخ ایران باستان، جلد ۳ و ۱، چاپ چهارم، دنیای کتاب، تهران، (۱۳۶۹)
۱۸. دیاکونوف، آی. ام، ایران باستان، مترجم روحی ارباب، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران (۱۳۴۶)
۱۹. راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج اول، انتشارات امیرکبیر، تهران (۱۳۵۷)
۲۰. رضائی، عبدالعظیم، گنجینه تاریخ ایران، اوضاع ایران در روزگار ساسانیان، جلد ۸، انتشارات اطلس چاپ اول، تهران (۱۳۷۸)
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران قبل از اسلام (مردم در کشمکش با قدرتها)، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول (۱۳۶۴)
۲۲. ساموئیل، کندی- ادی، آئین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، (۱۳۴۷)
۲۳. عبدالهی، فرشته، دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانیان، انتشارات ققنوس، تهران، (۱۳۶۹)
۲۴. فرای، ریچارد نلسون، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ چهارم، علمی و فرهنگی، تهران. (۱۳۷۳)
۲۵. فرای، ریچارد نلسون: عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات سره سن، چاپ سوم. (۱۳۷۵)
۲۶. کارنامه اردشیر بابکان، نسخه الکترونیکی، برگرفته از سایت www.tarikhema.ir
۲۷. کریستن سن، آرتور: ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران. (۱۳۶۷)
۲۸. کریستن سن، آرتور: وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه و تحریر: مجتبی مینوی، چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران. (۱۳۷۴)
۲۹. گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم تهران. (۱۳۶۸)

۳۰. لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم تهران. (۱۳۷۲)
۳۱. ماسه، هانری و دیگران، تمدن ایرانی، ترجمه دکتر عیسی بهنام، نگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم تهران (۱۳۴۶)
۳۲. محمود آبادی، اصغر، تاریخ و فرهنگ و سیاست در ایران باستان، انتشارات شهریار چاپ اول (۱۳۷۸)
۳۳. موله، ماریان، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، انتشارات توس (۱۳۶۳)
۳۴. مری بویس، کای بار، دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
۳۵. معین، محمد: مزدیسنا و ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران (۱۳۳۸)
۳۶. نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، (۱۳۲۱).
۳۷. نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها در روزگار ساسانیان، ترجمه زریاب خوئی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، بی تا
۳۸. هوار. کلمان، « ایران و تمدن ایرانی»، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول تهران (۱۳۶۳)
۳۹. یار شاطر، احسان و دیگران، «تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی»، گردآورنده جی آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول تهران (۱۳۶۸)
۴۰. آذری، علاء الدین، مجله بررسی های تاریخی « مهر و آبان ۱۳۵۳ - شماره ۵۳»، مقاله «بحثی پیرامون زندگانی و فعالیت روحانیون ساسانی»، انتشارات اداره کل نگارش و وزارت فرهنگ و هنر، آبان ماه، (۱۳۵۳)
۴۱. اشراقی، احسان: مجله تاریخ و فرهنگ ایران در زمان ساسانیان، مقاله رابطه دین و دولت در عصر ساسانی، انتشارات اداره کل نگارش و وزارت فرهنگ و هنر، آبان ماه، (۱۳۵۳)
۴۲. رجیبی پرویز، «کرتیر و سنگ نبشته های او» مجله بررسی های تاریخی، سال ۶، شماره مخصوص، (۱۳۵۰)